



ترم سه نظام قدیم

عرفان کیهانی حلقه

جلسه ۲

این جزوه منطبق با محتوای پیاده‌سازی شده «فایل تصویری ترم سه، جلسه دوم، نسخه اول» تهیه و با بیان محاوره‌ای ارائه گردیده است به‌زودی ویرایش جدیدی از این جزوه منتشر خواهد شد که شامل نکات تکمیلی موجود در سایر نسخه‌های منتشر شده این ترم خواهد بود. بنابراین، هر ترم صرفاً یک جزوه خواهد داشت که تمامی مطالب ارائه‌شده در هر ترم را در بر می‌گیرد.

## اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه

برای دسترسی به منابع مکتب عرفان کیهانی حلقه و آکادمی طاهری  
اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه را نصب نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh

## وبسایت‌های آکادمی طاهری

برای گذراندن دوره های آموزشی مکتب عرفان کیهان حلقه، در آکادمی طاهری ثبت نام کنید.

### آکادمی طاهری نظام جدید



taheriacademy.com

❖ ویژه دانشجویان بین الملل



erfanhalghehacademy.com

❖ ویژه دانشجویان داخل کشور

### آکادمی طاهری نظام قدیم



taheriacademy.com

❖ ویژه دانشجویان بین الملل



elementary.erfanhalghehacademy.com

❖ ویژه دانشجویان داخل کشور



mataheri.com

❖ وبسایت مرکزی (محمدعلی طاهری)



MohammadAliTaheriOfficial

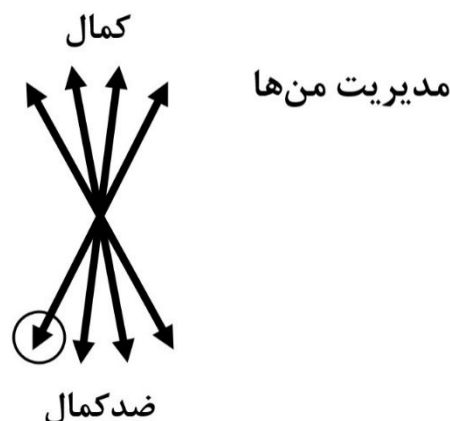
❖ یوتیوب محمدعلی طاهری

عاشق یارم مرا با کفر و با ایمان چه کار  
کشته یارم مرا با وصل و با هجران چه کار  
کشته عشقم مرا از شحنه و والی چه غم  
مفلس عورم مرا با عامل دیوان چه کار  
پرده‌دار و حاجب و دربان ندارد درگهش  
پس مرا با پرده‌دار و حاجب و دربان چه کار  
مسجد و محراب ما ابروی جانان است و بس  
چون چنین است کار ما را با گفته اینان چه کار  
چون که اندر هر دو عالم مقصدم یار است و بس  
با بهشت و دوزخ و با حور و با غلمان چه کار

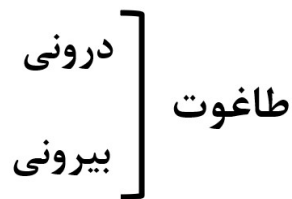
### به‌نام خدای رحمان و رحیم

با سلام و عرض ادب خدمت خانم‌ها و آقایان، روز همه دوستان بخیر،

جلسه قبلمون با بحث ذهن و موضوع بینش‌ها، آشنایی مقدماتی پیدا کردیم و متوجه شدیم که بزرگترین مبارزه انسان در طول تاریخ، بحث مهار یک «من» از من‌های وجودی ما هست که نقشش اینه که نگذاره ما در یک جایی حاضر بمونیم، در واقع کارش اینه که ما همواره غایب باشیم و در اون محل حضور نداشته باشیم. یعنی اگر در حال حاضر باشیم، فکر ما در یک مکان دیگری هست و یا در گذشته یا آینده هستیم؛ نقش اون اینه. توضیح دادیم که با این حساب، ما از دریافت آگاهی محروم می‌شیم و حواله‌های ما همه سوخت می‌شه. حواله‌هامون رو میارن، در می‌زنند و می‌بینند که ما خونه نیستیم. حضور فیزیکی داریم ولی خودِ خودمون، صاحب خونه اینجا نیستش.



## مفهوم طاغوت درون و طاغوت بیرون:



خلاصه اینکه در طول تاریخ، راه‌ها و روش‌های بسیار متعدد به‌کار گرفته شده برای اینکه این من طاغی و طاغوت کنترل بشه ولی موفقیت چندانی در اون به دست نیومده. بعد به این مسئله بحث طاغوت برخوردیم که طاغوت درونی و بیرونی داریم.

اونجایی که گفته می‌شه فمن یکفر بالطاغوت فقد استمسک بالعروه الوثقی لانفصام لها، طاغوت یعنی عوامل طغیان. عوامل طغیان درونی و بیرونی. وقتی به درون می‌ریم، می‌بینیم که یک مشت من‌های مختلف در درون ما عوامل طغیانند. این «من» هم یکی‌شونه که ما رو از حالت تعادل خارج می‌کنه و ما رو درگیر مسائل و مشکلات می‌کنه. عوامل بیرونی هم که فرعون‌ها و اینها هستند که مشخصه. ما اگر که بتونیم اینها رو مهار کنیم؛ به یک ریسمان محکمی چنگ انداختیم که اون زمینه لازم برای اون ارتقای کیفی هست.

## مفهوم لا اله الا الله درونی:

در بحث لا اله الا الله گفتیم که لا اله الا الله درونی داریم، لا اله الا الله بیرونی داریم. لا اله الا الله درونی، یعنی وحدت درونی، در درون ما کی سرکاره؟ هر لحظه یکی سرکاره. هر لحظه یک نفر قدرت رو به دست داره. بنابراین لا اله الا الله منظور این نیست که بگو خدا یکی‌ست. تا الان که گفتیم؛ آیا مسئله‌مون حل شده؟ مگه نگفته بودیم تا حالا؟ مگه نمی‌گیم؟ از یک بچه هم بپرسیم که خدا چند تاست؟ می‌گه یک دونه است. ولی پس چرا مشکل ما حل نمی‌شه؟ به خاطر اینکه مشکل ما در حرف نیست؛ مشکل ما در عمل و تو بحث ارتقا کیفی گیریم. توی این رابطه، یک وحدت درونی باید ایجاد بشه. یعنی بدونیم در این درون ما کی سرکاره و یک ثباتی این وسط پیدا بشه. در واقع درون ما مثل حالت ملوک الطوایفی، هر لحظه یکی سرکاره، هر ساعتی یکی سرکاره، یک ساعت بعد، اون این رو می‌زنه کنار؛ اون سرکاره و ما نمی‌دونیم به هر حال تکلیف ما رو

کی قراره نهایتاً تعیین کنه. ساده‌ترین نماد این موضوع یا نمودش هم همون عدم ثبات شخصیتی و عدم ثبات کاراکتریه.

## مدیریت من، اساس خودشناسی:

خودشناسی یعنی حالا اینجا که مقدمه خودشناسی رو در واقع داریم کار می‌کنیم، مقدمه خودشناسی به این‌صورتیه که در ظاهر، خود ما هم یک زمانی اگر این رو می‌شنیدیم، می‌گفتیم یعنی چی؟ مگه ما خودمون رو نمی‌شناسیم؟ ولی امروز متوجه می‌شیم که نه! واقعیتش اینه که خیلی خبرا هست و ما از اون بی‌خبریم. در واقع شناخت خود یعنی مدیریت من. یعنی یکی از چیزهایی رو که باهاش دست به گریبان می‌شیم؛ مدیریت من هست.

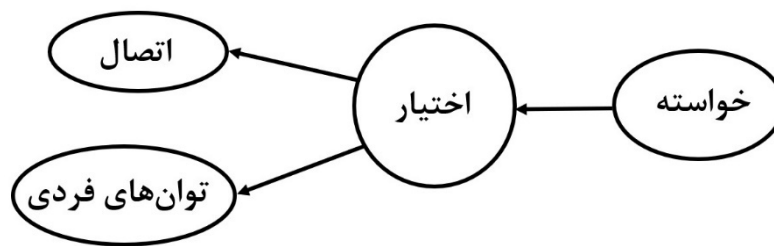
یکی از مباحث خودشناسی، مدیریت من و شناخت من‌های درون هست. مثل من برنامه ریزی شده، من برنامه پذیر، من مجری، من معنوی و همینجوری من‌های مختلف و هر کدوم از اینها یک ماجراهای مفصلی دارند. از جمله یکی از پرهیاهوترینش همین من هست که در این دوره باهاش سر و کار داریم. یعنی این من، خیلی از راندمان‌های کاری ما رو به باد می‌ده، خیلی از مسائل ما رو تحت الشعاع قرار می‌ده و در واقع روی خیلی از کارهای ما هم خط می‌کشه. تو بحث تعالی هم اگر یک نفر به تعالی برسه، اما بعداً ببینیم این من هنوز آزاده و تو کنترل نیست؛ روی همه تعالیش خط می‌خوره. یعنی انسان برده هست و در اسارت به سر می‌بره. ارباب کیه؟

## حضار: من

**استاد:** ارباب همین من هست. من زیاد داریم؛ کدوم من؟ حالا الان وقتی می‌گیم «من»، دیگه پس می‌بینیم که وای از من و من‌های من. کدوم من رو داریم صحبت می‌کنیم؟ الان در اینجا صحبت از این من هست که نمی‌گذاره ما در حال حاضر حضور داشته باشیم. لذا اینجا همه انسان‌ها در اسارت به سر می‌برند و یکی از شرایط این تعالی، رهایی از این اسارتیه.

## راههای دستیابی به کنترل ذهن:

به دنبال این قضیه و شناسایی این من، دو تا کار می‌تونستیم انجام بدیم. یکی اینکه بیایم و زور بزنی و خودمون رو تحت فشار قرار بدیم و ببینیم که ما حاضریم و تا این من می‌خواد ما رو ببره؛ خلاصه یک کاری کنیم. این یک زور زدنی‌ست که در طول تاریخ زیاد زدند ولی موفقیت چندانی در دست نیست یا ما خبرش رو نداریم؛ این می‌شه توان فردی. چه کارهایی کردند، مدیتیشن‌ها کردند، مدیتیشن روی شمع، روی چیزهای مختلف تا بلکه این ذهن از چند جا جمع بشه بیاد یک جا، تازه بیاد یک جا. اما نمی‌دونیم اونطور که جلسه قبل صحبت کردیم؛ دیدیم که انسان چندان موفق نبوده. این توان فردی‌ست. مدیتیشن و اینها توان‌های فردی‌ست یعنی ما بریم توی یک حالتی در یک قضیه‌ای ببینیم که نتیجه چی هست. اما خب این مسئله بعد از اینکه اختیار کردیم، دو تا راه داشت؛ یکی اتصال، یکی توان فردی.



ما که توان فردی رو کنار گذاشتیم و از اتصال استفاده کردیم. در اتصال، ما کمک گرفتیم که دیگه نخوایم یک راه طولانی رو ببریم. مثلاً یک مدیتیشن ده سال کار می‌خواد و ما همچنین وقتی رو نداریم که بخوایم رو همچنین چیزی بذاریم. برای اینکه موضوع فقط همین یکی نیست که بگیم ما ده سال از عمرمون رو می‌گذاریم روی این کار. به قولی اینقدر بیچارگی داریم که اگه به این یکی بود؛ می‌گفتیم خیلی خب! ولی ما همچنین عمری رو نداریم که بخوایم روی این یکی بذاریم چون اون وقت بقیه رو چکار کنیم؟ حالا این یکی رو هم درست کردیم؛ بقیه چی؟ اون وقت عمر نوح می‌خواد تا همه این مسائل، جمع و جور بشه و به یک سر و سامانی برسه.

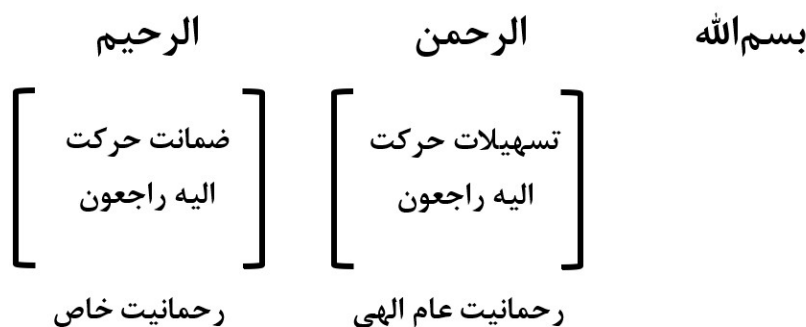
## مفهوم اسم اعظم:

ما برای رسیدن به این موضوع، از همون بحث تسهیلات رحمانیت استفاده می‌کنیم و دوباره همون قضیه‌ای که برای ما اسم اعظمه.

اسم اعظم پیش ما باشد قدیم      یعنی بسم الله الرحمن الرحيم

«بسم الله» که یک ماجرایست، «رحمان» تسهیلات حرکت الیه راجعون هست. وقتی می‌گه به‌سوی او، یعنی حتماً یک تسهیلاتی هم باید پیش بینی شده باشه که رحمته؛ رحمانیت عام الهی هست. «رحیم» تضمین و ضمانت حرکت هست. یعنی تضمین اینکه به او برسیم.

رحمان، رحمانیت عام و رحیم، رحمانیت خاصه.



## بی‌نامی خداوند و مراتب توصیف‌های متعدد از خدا به موازات رشد تفکری و معرفتی بشر:

آیا خدا نام داره؟ حالا یک جایی می‌ایم می‌بینیم که خدا نام نداره و اصلاً خدا یعنی خودآ. این نام‌ها قراردادهای زمینی‌ست و او سبحان الله عما یصفون. او از هر صفتی که ما قائل بشیم؛ مبراست. سبحان الله عما یصفون، پس نام به‌عبارتی در اصل نداره. اما چند تا خدا داریم؟ یک دونه داریم؟ به تعداد داریم!

سوال: الله چی؟

استاد: الله، GOD، یهوه، خدا و اینها مسائل زمینی‌ست. اینها نام‌گذاری‌های انسانی‌ست.

معرفت‌پژوه: در خود قرآن اومده الله.

**استاد:** گفته بله! در اونجا گفتند الله! اون هم اومده گفته الله منم. اونى كه شما مى‌گيد؛ منم. در عهد عتيق گفتند يهوه! اومده گفته اونى كه دنبالش مى‌گرديد؛ منم. شما مى‌گيد خالق، خالق منم. من هم اينطور و اونطور هستم. در واقع يك رمز و رموزاتى بجا گذاشته شده.

چند تا خدا داريم؟ حالا ببينيم كه چند تا خدا داريم.

**حضر:** بی‌نهایت، به تعداد افراد ...



**استاد:** یک خدایی داریم که:

تو کجایی تا شوم من چاکرت      چارقت دوزم کنم شانه سرت

آیا، آیا اون خدا، خدا بود یا نبود؟ چون نهایتا برای موسی پیام اومد و این پیام رو گرفت که:

هیچ ترتیبی و آدابی مجوی      هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو

پس دیدیم که اون هم قابل قبول بود. بعد میاد این سمت و می‌شه یک «خدای نادیدنی قابل توصیف مجسم». یعنی نادیدنی که ما می‌تونم توصیفش کنیم.



این عبارت هم بد نیست که گوش بدیم:

|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| ای برون از وهم و قیل و قال من | خاک بر فرق من و تمثیل من  |
| بنده نشکبید ز سیمای خوست      | هر دمی گوید که جانم مفرشت |

یعنی وقتی که نمی‌تونه تو رو درکت کنه؛ می‌گه که جانم مفرشت. ولی اون مفرش نمی‌خواد.

همچو آن چوپان که می‌گفت ای خدا      پیش چوپان محب خود بیا

تا شپش جویم من از پیراهنت

و الی آخر... پس می‌بینیم که همچین خدایی هم قابل قبول بوده؛ منتها:

تو را آنچنان که تویی هر نظر کجا بیند      به قدر فهم خود هر کسی کند ادراک

اگر بریم ماقبل اون، می‌بینیم که در یک جایی دنبال خالق می‌گشتند. کشش ذهنیشون اونقدر شد که بگن این خورشیده، او ماهه، او... و روزای مختلفی رو هم اومدند برای این خدایان گذاشتند. مثل Sunday روز خورشید، Monday روز ماه، Saturday روز ساترن و الی آخر. در واقع با اون ذهنیتشون، تصورشون بر این بود. اما اونها دنبال همون چیزی می‌گشتند که ما می‌گشتیم، ما می‌گردیم، نسل قبل می‌گشته، نسل بعد، همه‌مون یک چیز رو دنبالش می‌گشتیم ولی کشش ذهنی ما در هر عصری متفاوت. بعد اومده شده «خدای نادیدنی موصوف و بدون تجسم»، یعنی تجسم نداره. در اونجا:

تو کجایی تا شوم من چاکرت      چارقت دوزم کنم شانه سرت

تجسمی از او بوده، اما بعد تجسمی ازش نیست. الله نور السموات والارض، خدا نور آسمان‌ها و زمین است. این تعریف هم درسته؛ هم به‌عبارتی نیست. به‌عبارتی یکی ممکنه تجسم فیزیکیال کنه، بیاد جلو و بگه که این خدایی که شما می‌گین نور آسمان‌ها و زمینه؛ فرکانسش چیه؟ طول موجش چیه؟ و یک‌دفعه اون رو بیارتش تو عالم فیزیک ولی اگه این کار رو نکنه؛ ما بین خودمون می‌دونیم که چی داریم می‌گیم. بنابراین از یک

خدایی که نام نداره، خدایی که قابل توصیف نیست، هیچ رقم توصیفی که ما بخوایم در مورد او انجام بدیم؛ نمی‌تونیم.

آنچه اندیشی پذیرای فناست      آنچه در اندیشه ناید آن خداست

چیزی‌ست که در اندیشه ما نمیاد، اون چه که میاد او نیست؛ او فراتر از اندیشه ماست. به یک چیزی برمی‌خوریم به نام «عدم». عدم، چیزی، جایی که غیر قابل توصیفه. ما می‌گیم جهان هیچ قطبی، در دنیای عرفان گفتند عدم. البته کشف رمز نکردند ولی حالا که ما باز کنیم با همدیگه، متوجه می‌شیم که منظورشون از عدم چی بوده.

این عدم خود چه مبارک جائی‌ست      که مددهای وجود از عدم است

یا

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان      هست یا رب کاروان در کاروان

حالا یک عده‌ای می‌گن که چطور می‌شه از نیستی هستی به وجود بیاد؟ منظور این هست که ما یک جایی داریم که نمی‌تونیم توصیفش کنیم، همین! و سبحان الله عما یصفون، او از هر توصیف ما مبرا است، توصیف ما برای خودمونه؛ برای اینکه بدونیم راجع به چی داریم صحبت می‌کنیم. بنابراین یک جایی داریم که بی‌نامی‌ست. به نام بی‌نام او بیا تا شروع کنیم. دوره دو، به نام بی‌نام او، بیا تا شروع کنیم. پس در واقع به این صورته، یک لول دیگری هست که این توصیف‌ها رو می‌کنیم و می‌گیم غنیه، حمیده، سمیعه، بصیره، رحیمه، غفوره. اینها رو می‌گیم، ما چون در جهان دو قطبی تضاد رو می‌شناسیم و معنای رحیم و غفور و این حرف‌ها رو می‌فهمیم؛ معنی می‌ده. اگر بریم جایی که تضاد نیست؛ اینها همه مفهومش رو از دست می‌ده. الان اینجا هستیم می‌گیم خدا عادل، اگه بریم جایی که تضاد نیست؛ عدل چه معنی می‌ده؟ هیچ معنی نمی‌ده دیگه. رحیم چه معنی می‌ده؟ الان اینجا برای ما معنی داره، از اینجا اگه بریم بالاتر، یک لول بریم بالاتر دیگه معنی نمی‌ده. بنابراین مطابق شکل، یکی از مراحل تعریف انسان از خدا، شد «خدای نادیدنی موصوف مجسم» که می‌تونستیم تجسمش کنیم. یک مرحله بالاتر، تعریف انسان از او «خدای نادیدنی موصوف» بود، قابل وصف بود. در مراحل قبل از اینها، «خدای دیدنی موصوف مجسم» بود. یعنی بُت بود. چون کشش نداشتند که چیز

نادیدنی رو داشته باشند. یک تجسمی، یک چیزی از اون خالق کل رو می‌بایستی جلو چشمشون داشته باشند. خودشون می‌دونستند که این خالق نیست ولی ذهنشون کشش نداشت که با نادیده رو در رو باشند. می‌بایستی یک چیزی مجسم رو می‌گذاشتند جلوشون، بعد شروع کنند با اون صحبت کنند تا در واقع این تجسم اون خالق کل باشه؛

بتخانه روم گر من تا جلوه بت بینم      چون نیک نظر کردم دیدار تو می‌بینم  
دوباره برای اونها هم اون دیدار بوده، منتها کشش ذهنی نبوده و خلاصه، خدای نادیدنی موصوف مجسم، همون

تو کجایی تا شوم من چاکرت

و ماقبل اون، خدایی بود که دیدنی بود. یعنی یک بتی می‌گذاشتند جلوشون و ماقبل اون و ما قبل اون همینطوری دیگه مراحل مختلفی بوده. پس چند تا خدا داریم؟  
**حضار:** به تعداد.

**استاد:** اما چند تا خالق داریم؟

**حضار:** یکی.

**استاد:** خالق یک مبدأ بیشتر نیست. اونکه توضیح دادیم (عدم) خالق و بقیه موارد، توصیف‌هایی هست که از خالق. اما همواره خالق چند تا بوده؟ از اون زمانی که بشر دست چپ و راستش رو شناخته؛ گفته خالق کیست؟ بعد یکی گفته اینه، یکی گفته اون، یکی گفته اینه، یکی گفته اون؛ ولی خالق یکی است.

### مفهوم «بسم الله»:

البته معنای اصلی بسم الله رو در دوره شش صحبت می‌کنیم ولی الان یک معنی مقدماتی می‌دیم. هر جا نگاه کنیم؛ پرتو روی اوست. فاینما تولوا فثم وجه الله، هر جا نگاه کنیم؛ وجه الله است. هر جا نگاه کنیم؛ پرتو روی اوست. هر چیزی نامی دارد؛ پس هر نامی نام اوست. در جهان هستی هر چیزی وجه الله‌ست، هر چیزی نامی دارد و هر نامی نام اوست. هر جا نگاه کنیم، پرتو روی اوست؛ هر چیزی هم نامی داره دیگه. «بسم الله» اشاره به تجلیات الهی، اشاره به هستی‌ست. خودش نام نداره، ما خودش رو

نمی‌تونیم، تجلیاتش رو می‌تونیم، هستی رو، از روی هستیه که ما اصلا پی به خودش می‌بریم. همونطوری که الان هم در این دوره می‌خوایم کتاب هستی رو مطالعه کنیم. خودش، که نشانی از او نتوان یافت و با شناخت هستی است که:

روشن بنگر که آفتاب است      آن نور که خوانی‌اش تو مهتاب

لذا این چه کاربردی داره؟ چرایی و اینهاش که بماند ولی در واقع بسم الله الرحمن الرحیم به معنای خداوند بخشنده مهربان نیست.

### مفهوم حد بخشنده - حد بخشنده‌گی خداوند:

**سوال:** این سوالی که من داشتم می‌خوام ببینم که چیزی که نازل شده، برای اون درصد خیلی کم جامعه هست یا برای کله‌ش؟ مثلا نود و نه و نه دهم درصد به این معنی می‌گن که بسم الله الرحمن الرحیم یعنی خدای بخشنده مهربان.

**استاد:** خب شما بفرمایید که بخشنده‌گی چیه، مهربانیش چیه؟

**حضر:** مفهوم عامش رو من منظورمه.

**استاد:** اگر بیایم توی این مبحث، روی اینها بحث داریم. منظور شما از بخشنده‌گی چیه؟ منظور شما از مهربانی چیه؟ حد بخشنده‌گی چیه؟ ببینید یک موقع هست که من صد تا تک تومنی می‌بخشم؛ به من می‌گن بخشنده. اون چه زمانی‌ست؟ زمانی‌ست که من همه داراییم صد تومنه؛ اون صد تا تک تومن رو بخشیدم. یک موقع من تریلیارد ثروت دارم و یک هزار تومنی هم دست می‌کنم جیبم میدم به یکی. آیا می‌شه به من بگن بخشنده؟ حد بخشنده‌گی رو نسبت دارایی به بخشش تعیین می‌کنه دیگه. حالا حد بخشنده‌گی خداوند رو چه‌جوری شما تعیین می‌کنید؟ چه‌جوری ما تعیین کنیم.

**حضر:** بالاخره اگر یک نفر میلیارد هم باشه، یک قرون هم بده، بالاخره یک جزئی رو بخشیده؛ نمی‌تونیم بگیم نبخشیده.

**استاد:** نسبت به داراییش می‌شه صفر. یعنی بخشنده نیست.

**حضر:** به‌صورت ریاضی اگه بگیم؛ بله. ولی عملا...

**استاد:** عملاً نه دیگه. عملاً این دست می‌ره تو جیب ولی به نسبت توان، یکی صد تا تک تومنی همه داراییش بوده؛ این صد تا تک تومنی رو می‌ده. همه داراییش هزار تومنه؛ دست می‌کنه جیبش و این هزار تومن رو می‌ده به یکی. یکی تریلیارده؛ اون هم دست می‌کنه تو جیبش هزار تومن می‌ده. شما یک واقعیت رو زیر نظر می‌گیرید، واقعیت اینه که این هزار تومن داده، اون هم هزار تومن داده؛ حقیقت چی می‌شه؟

**حضار:** حقیقت رو می‌خوایم یا طریقت رو می‌خوایم؟ چون عرفا بیشتر دنبال طریقت میرن دیگه؟

**استاد:** اینجا الان بحث واقعیت و حقیقته. در اون بحث شریعت و طریقت و حقیقت، اون حقیقت که گفته می‌شه، یک ماجرای دیگری‌ست؛ اونجا منظور چیز دیگه‌ای است. ببینید الان در بحث این واقعیت و حقیقت، واقعیت اینه که شما ناظرید و می‌بینید که این دست کرد جیبش هزار تومن داد، اون هم دست کرد جیبش هزار تومن داد؛ شما جفتشون رو می‌گید بخشنده. ولی اگر بیان سراغ ما، ما می‌گیم این واقعیتش بود، حقیقتش رو باید ببینیم چیه، حقیقتش هست که می‌گه کی بخشنده است؛ نه واقعیت. قابل قبوله یا قابل قبول نیست؟

**حضار:** من میگم این بحث شما خیلی از دید بالاییه، ممکنه یک عده یک جور دیگه فکر کنند و می‌گن پس ما هر چی رو که می‌دونستیم؛ پس میره زیر سوال. اینطوری نشه یک وقت خدایی نکرده که..

**استاد:** نه! خدایی ناکرده نیست. ماجرا اینجاست که حد بخشندگی او، بخشش ساحت مقدس خودش. علم آدم الاسماء کلها، یعنی همه رو داد، همه علوم رو داد؛ حتی علم خدایی رو هم داد.

**حضار:** گفتند که یکی اگه ثروت بی‌کرانی داشته باشه و یک قرون بده؛ بخشنده است. این معنی بخشندگی، مثل معنی خوبیه. به یک عارفی گفتند که یک توانگری هست که آدم خوبیه، شبها پا می‌شه نماز شب می‌خونه. جواب داد که اون یک فضولیه که خوبی رو از دراویش یاد گرفته. توانگر باید مدرسه بسازه، بیمارستان بسازه؛ نه اینکه پا شه نماز شب بخونه. نماز شب کار اون فقیر و درویشیه که هیچی نداره و کار دیگه ازش ساخته نیست.

**استاد:** درسته. خیلی ممنون، خیلی ممنون، خیلی عالی.

**حضور:** الان بحث دو تا شد. یکی ما به خدا می‌گیم بخشنده، یکی خدا به ما می‌گه بخشنده. اونجایی که ما به خدا می‌گیم بخشنده، اون‌ست که شما فرمودید. یعنی کسی که مالک همه چیز هست؛ پس همه چیز رو هم می‌تونه بده. منتها اینجا بحث عدل میاد وسط که به هر کس به اندازه توانش می‌ده. اما بخشنده‌گی ما از نظر خدا تو قرآن سه مرحله‌ست. احسان، انفاق، ایثار. احسان، همونه که شما فرمودید که یک میلیارد داره؛ یک دونه یک قرونی می‌ده. خدا اون رو هم می‌بینه و این رو بهش می‌گه احسان. جزا برای احسان رو احسان می‌ده، نیکی می‌ده. یک جا میاد انفاق می‌شه، کسی یک چیزی رو داره، وقتی بده؛ در قبالش احساس کمبود نمی‌کنه. ولی اون چیزی رو هم که داده؛ براش ارزش داشته. هزار تومن داشته، صد تومن داده، با نهصد تومن می‌تونه زندگی کنه ولی با هزار تومن می‌تونسته بهتر زندگی کنه؛ به این می‌گن انفاق. به اون طمع بهشت رو می‌دن.

**استاد:** انفاق، پر کردن شکاف.

**ادامه صحبت حضور:** در جایی می‌رسیم که می‌شه ایثار، یعنی کار شهدا. کار کسی که صد تومن رو داشته؛ تمام اون صد تومن رو داده. پس اگر ما داریم به خاطر خدا بخشنده‌گی می‌کنیم؛ باید ببینیم او تعریفش چیه. نمی‌تونیم و اصلاً حق این رو نداریم که جسارتی به اون میلیاردری که یک قرون داده کنیم. حتی برای اون یک قرون ارزش داره. مخصوصاً هر چه هم که ثروتشون بیشتر میشه؛ هر یک قرون بیشتر براشون ارزش پیدا می‌کنه. می‌گن اون نداره، هی می‌گه من که ندارم؛ این صد تومن رو هم ندارم. میلیاردره می‌گه من که دارم، این یک قرون روش. یک میلیارد و یک ریال داشته باشم؛ برای او ارزش داره. پس از نظر فقه اسلامی، بخشنده‌گی بنده هر چقدر هم ناچیز باشه، به قول صمد بهرنگی هر نور هر چقدر ناچیز باشه؛ در تاریکی بالاخره روشناییه. این از لحاظ فقهیه که این آقا می‌فرمایند؛ این گلیشه.

**استاد:** ببینید، اونجا دوستان هم فرمودند نیکی. ما داریم بخشنده‌گی رو می‌گیم. وقتی داریم راجع به بخشنده‌گی می‌گیم؛ یک نسبت پیدا می‌کنیم. ولی از نظر احسان، بله. دوستان هم اشاره کردند. احسانه، نیکیه، یک ریال هم بدی نیکیه، یک نیم ریال هم

بدی نیکیه؛ اون جای خودش. اما بخشندگی می‌شه نسبت اون داده به دارایی، این می‌شه حد بخشندگی.

$$\left[ \frac{\text{داده}}{\text{دارایی}} \right] \text{بخشندگی:}$$

مهربانی:

انسان:

در مورد خداوند، بخشش ساحت مقدس خودش وعده داده شده و تضمین شده و بحث الیه راجعون در همین رابطه هست. یعنی الیه راجعون در رابطه با رسیدن به وعلم آدم الاسما کله، الان توان بالقوه‌ش رو داریم؛ توان بالفعلش رو نداریم و داریم می‌ریم این زندگی و اون زندگی و زندگی‌های مختلف و الیه راجعون می‌کنیم. الیه راجعون، رسیدن به همونی است که قولش تو طراحی داده شد. وعلم آدم الاسما کله و اینکه همه رو داد، حالا اگه یکی سوال کنه علم خدایی هم داد؟ جواب چیه؟ چون گفته «کله» بله! اون هم توشه و اونجاست و ما داریم می‌ریم ظرفیت استفاده از اون ثروت رو پیدا کنیم. یک مثال من می‌زنم خدمتتون که این موضوع رو جمع و جورش کنیم. چون باز خود همین موضوع رو توی ترم بعدیمون بیشتر بازش می‌کنیم، وقتی راجع به علت طراحی جهنم و بهشت و اینها رو صحبت می‌کنیم؛ اونجا در این رابطه صحبت می‌کنیم. وقتی مکانیزم و علت طراحی جهنم رو صحبت می‌کنیم؛ اون وقت متوجه بحث رحیم بودن و اینها می‌شیم. فرض کنید که یک پدری ثروت بی‌نهایت زیادی داره، سوپر تریلیارد ثروت داره. حالا یک بچه چهار، پنج ساله داره و به پسرش می‌گه که پسر من تمام ثروت من مال توئه؛ بگو چی می‌خوای من بهت بدم. این پسر چه کسری از ثروت پدر رو می‌تونه استفاده کنه؟ یعنی نسبت به اون داده یا گرفته، به اون دارایی. چه کسری رو می‌تونه استفاده کنه؟ اون پدر واقعا همه رو داده، یعنی سوئیچ ماشین‌هاش و دسته کلید کارخونه‌اش و کلید گاو صندوقش، دسته چک هاش، همه رو چیده اینجا، پول و مهر و همه رو چیده اینجا و می‌گه پسر من تو فقط بگو من چی بهت بدم؟ این پسر چه کسری از ثروت پدر رو می‌تونه استفاده کنه؟



حضار: صفر.

استاد: هیچی! نهایتاً یک آبنبات، یک بستنی، این نهایتش دیگه. خیلی زور بزنه یک دوچرخه، یک اسباب بازی، اگر دیگه خیلی زور بخواد بزنه. یعنی عملاً صفر، یعنی عملاً از ثروت پدر نمی‌تونه استفاده کنه. ما چه کسری از ثروت پدر رو می‌تونیم استفاده کنیم همین الان؟

حضار: صفر

پس ما توان استفاده از اون بخشندگی رو هم باید به‌دست بیاریم. حالا همین بچه می‌شه ده سالش، دوباره بابائه همون روی یک میزی همه اینها رو اسناد و مدارک و چیزها رو همه رو چیده؛ حالا چی؟ امکان استفاده بیشتری رو حالا پیدا کرده. وقتی می‌شه پانزده سالش چی؟ وقتی بیست سالش می‌شه؛ حالا یک ماشین هم حتماً می‌خواد و چیزهای دیگه. بیست و پنج سالش بشه و درسش رو تموم کرده، میاد می‌گه بابا! حالا برو بشن تو خونه من این کارخونه رو می‌گردونم و تا پنج سال بعد، اصلاً بابا رو خلع سلاح کرده دیگه. بابا خودش باید بیاد از پسرش پول تو جیبی بگیره. ماجرای ما این ماجراست، ما داریم می‌ریم یک جایی که بگیریم ما هم مثل تو شدیم، ما هم شدیم و توی این مسیر، قابلیت استفاده از ثروت پدر رو به‌دست آوردیم؛ الان قابلیت استفاده از ثروت پدر رو نداریم. الان یک ذره، مثلاً در موضوع فضا چهار بُعد داریم، اگه بشه پنج بُعد همه‌مون گیج می‌شم. اصلاً الان همین چهار بُعد رو هم می‌تونیم بفهمیم؟ همین چهار بُعد رو هم نمی‌تونیم بفهمیم، اگه یک بُعد الان اضافه بشه، که داریم، ابعاد بسیار زیادی داریم، یک بُعد اضافه بشه؛ همه‌مون قاطی کردیم. الان یک‌خرده راجع به فضا بخوایم صحبت کنیم، بریم تو فضا یک‌خرده چرخ بزنیم، همه‌مون قاطی می‌کنیم. اون وقت چه‌جوری از این ثروت ما می‌تونیم استفاده کنیم؟ پس در واقع الان مثل همون بچه هستیم که اومد مدرسه، اومد دبیرستان، اومد دانشگاه تا یاد بگیره و یک روزی بیاد و بتونه ثروت پدرش رو بگیره از باباش و خودش اداره کنه. اگه این مراحل رو طی نمی‌کرد؛ می‌تونست؟ حالا همین پدر اگه یک بچه عقب افتاده داشته باشه و بیاد بگه ثروتت رو بده؛ آیا می‌ده؟ تازه بمیره هم برای اون قیم تعیین می‌کنند؛ دست خودش نمیدن. ما هم در واقع داریم مرحله به مرحله این جهان، جهان بعدی، جهان بعدی داریم طی می‌کنیم که نحوه استفاده از ثروت پدر رو یاد بگیریم و حالا بعداً متوجه



می‌شیم که خلیفه الهی اینجا نیست، خلیفه الهی تازه بعد از جهنمه؛ نه اینجا. اینجا ما سنخیتی نداریم. ما این نسبت‌ها رو وقتی به‌دست بیاریم، این نسبت‌ها رو بررسی کنیم، می‌بینیم که سنخیتی ما نداریم؛ هستیم و نیستیم. این پسر پنج ساله وارث پدره، بله! اما صلاحیت داره که بدهند دستش اداره امور رو؟ صلاحیت نداره؛ حالا باید بدوه تا بشه وارث حقیقی. وارثه ولی قیم می‌خواد، باید بدوه تا یک موقع دیگه خودش بگه که من قیم نمی‌خوام. خلیفه الهی یک ماجرای هست که جای بحث و صحبت داره و ما البته اینها رو در دوره بعدیمون صحبت می‌کنیم. ما یک محصول نمایشگاهی داریم (آدم)، بله ما اکنون نفخت فیه من روجی در مرکز وجود ما اون (روح الله) هست؛ ولی دسترسی بهش نداریم و بعد از جهنمه که دسترسی پیدا می‌کنیم. در واقع وقتی مکانیزم جهنم رو بدونیم، بعد تاره متوجه می‌شیم که چرا تازه بعدا دسترسی پیدا می‌کنیم. الان وجود داره؛ اونی که اونجا گفته شد وعلم آدم الاسما كلها و تمام اینها، محصول نمایشگاهی بود. می‌دونید که هر محصول، یک نمونه نمایشگاهی داره. اول میان عرضه می‌کنند، بعد بازاریابی‌ها رو انجام میدن، بعد میرن تو خط تولید تازه، می‌گن این رو اینجا به نمایش گذاشتیم، این رو داریم ولی پنج سال دیگه تو بازار میاد و حالا باید خط تولیدش رو بچینیم؛ یعنی اون نمونه‌سازی شده. می‌دونیم که انسان، یعنی انسانی که این مرحله‌اش رو روی زمین شروع کرد، روزی که شروع کرد، دست چپ و راستش رو هم نمی‌شناخت؛ چه علم آدم الأسماء کلهایی؟ چیزی ما بلد نبودیم! تازه داریم می‌ریم که اون چیزی که بالقوه در ما هست، به‌صورت بالفعل بهش نزدیک‌تر و نزدیک‌تر بشیم. حالا ان‌شاءالله در دوره بعد بحث این موضوع رو به‌صورت تکمیل خواهیم داشت.

## برقراری ارتباط کنترل ذهن (سکوت ذهن)

ارتباط کنترل ذهن رو داریم و همونطور که دوستان می‌دونند، این ارتباط رو دیگه الان خاموش و به‌طور خاموشی کامل ما می‌خوایم تجربه کنیم. اگر که هر موقع اون من، اون من مزاحم یا من ارباب، سر و کله‌اش پیدا بشه؛ بهش می‌گیم: خاموش! آماده‌ایم؟ شروع می‌کنیم.

**سوال:** استاد می‌شه همه ارتباطها با هم باشه؟

**استاد:** همه ارتباطات می‌شه با هم باشه، اما اینجا الان فقط کنترل ذهن، خاموشی. حالا اینجا برقرار کنیم.

خیلی ممنون، خیلی متشکر، دوستانی که کنترل ذهنشون خوب بود؛ دستشون رو بلند کنند. بله. اتوماتیک هم بود؟ دوستانی که اتوماتیک بودند؛ دستشون رو بلند کنند. یعنی خود به‌خود، دیگه خودکار خودش خاموش. متوسط، زیر متوسط، خیلی ممنون.

**حضار:** بسم الله الرحمن الرحيم

یارب از عرفان مرا پیمانه‌ای سرشار ده چشم بینا، جان آگاه و دلی بیدار ده

هر سر موی حواس من به جایی می‌رود این پریشان سیر را در بزم وحدت راه

مدتی گفتار بی‌کردار کردی مرحمت یک زمانی هم به من کردار بی‌گفتار ده

**استاد:** خیلی ممنون، خیلی متشکر، سپاسگزاریم. بله.

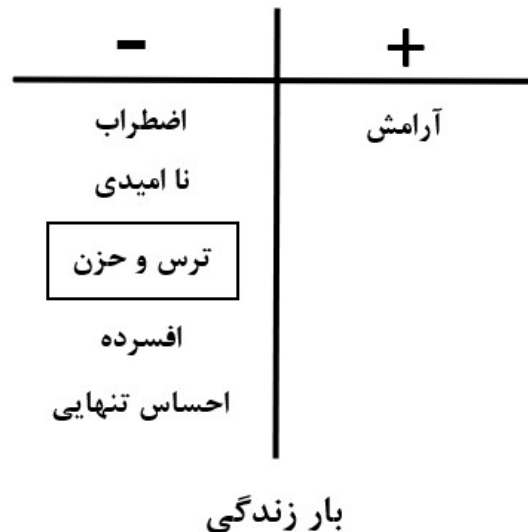
## لزوم استفاده از قانون صلیب در تجزیه و تحلیل اطلاعات و آگاهی‌های دریافتی:

**گزارش:** استاد من یک طلوع خورشید دیدم، طلائیش خیلی قشنگ بود.

**استاد:** حالا مثلاً ممکنه در یک مکاتبی اصلاً همین دیدن نور طلائی، خودش یک مرتبه‌ای و یک مسائلی به حساب بیاد که حالا ما می‌بینید که توی این تعبیر و تفسیرها نیستیم ولی دقت کنید که ممکنه هر آن، یک آگاهی هم ما در معرضش قرار بگیریم که البته تجزیه و تحلیل مطالب و آگاهی‌ها رو هم گفتیم. حالا برای شما یک آگاهی دیداری و بصری بوده.

قانون صلیب رو خدمت دوستان گفتیم یا نگفتیم؟ این قانون صلیب رو هم با هم بررسی کنیم که در تجزیه و تحلیل اطلاعات و آگاهی‌هایی که دریافت می‌کنیم؛ می‌تونه

به ما کمک کنه. ضمن اینکه بینشی رو هم در واقع به ما می‌ده. در انجیل در عهد جدید یک آیه‌ای هست که هر کسی صلیب خودش رو به دوش می‌کشه. آیا هر کسی صلیبش رو به دوش می‌کشه یا نمی‌کشه؟ این یک بحثی است.



صلیب، بار زندگی است. بالاخره همه توسط بار زندگی مصلوب میشن؛ زندگی همه رو به زمین می‌زنه. منتها بعضی‌ها به خاطر بخش مثبت، بعضی‌ها به خاطر بخش منفی. توجه بفرمایید وقتی صحبت از مصلوب شدن عیسی مسیح علیه السلام بود، حالا کاری نداریم اینکه شده یا نشده، ولی در اصل داستانی که از زبان مسیحیت هست؛ همراه با مسیح علیه السلام کسانی دیگر هم مصلوب شدند یا نشدند؟ اون‌ها به خاطر شرارت، عیسی مسیح علیه السلام به خاطر مسئله دیگه. پس همه در واقع مصلوب میشن؛ بعضی‌ها به خاطر بخش مثبت و بعضی‌ها به خاطر بخش منفی. این از این مسئله.

مسئله دیگه اینه که بخش مثبت مثل فرضا جنود شبکه مثبت، یا لشکریان شبکه مثبت، لشکریان شبکه منفی. جنود الله، جنود شیطان. تبعات شبکه منفی از جنود شیطان هستند و ماحصل نهایی بودن در شبکه منفی، اضطراب، ناامیدی، ترس و حزن، افسردگی، احساس تنهایی و اینهاست. توی شبکه مثبت، ماحصل نهاییش در واقع عکس اینها می‌شه. یعنی اگر یک کسی افسرده شد؛ چطوری شده افسرده شده؟ حتما چه بدونه و چه ندونه، زیر علم شبکه منفی بوده. نمی‌شه یکی زیر علم شبکه مثبت باشه؛ آخر سر افسرده بشه. محال ممکنه کسی تو شبکه مثبت باشه؛ بعد مضطرب بشه. غیر ممکنه زیر علم شبکه مثبت باشه، با خدا باشه؛ بعد ناامید بشه. در جنود الله، غیر

ممکنه احساس ترس بیاد، احساس تنهایی بیاد. پس اگر ما احساس تنهایی کردیم یک موقعی، خیلی هم ساده است دیگه، اگه کسی با خداست؛ هیچ وقت احساس تنهایی نمی‌کنه دیگه. پس حتما نیست که این مسئله پیش اومده. لذا حالا قرآن هم می‌گه ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. «ترس و حزن»، ریشه همه این تبعات شبکه منفیه. از ترس و حزن، ناامیدی میاد، احساس تنهایی میاد، افسردگی میاد؛ این دو تا ریشه همه اینها هستند. بنابراین اگر یک آگاهی برای ما اومد که این آگاهی، دیدیم بعدش ما مضطرب شدیم، چه تو خواب و چه تو بیداری از شبکه منفی بوده. بعضی‌ها خواب می‌بینند و صبح بلند می‌شن می‌گن که این آگاهی بوده یا نبوده؟ شبکه مثبت بوده یا شبکه منفی بوده؟ ما حالمون رو بررسی می‌کنیم، اگر مضطرب شده بودیم؛ از شبکه مثبت نیست. اگر نا امید شده بودیم، اگر غمگین شده بودیم، اگر هر کدوم از این تبعات منفی اومد؛ از شبکه مثبت نیست. شبکه مثبت امکان نداره یک چیزی رو به ما بگه، یک چیزی رو به ما بده که به دنبال اون، ما احساس این بخش منفی به ما دست بده؛ چه تو خواب و چه تو بیداری. پس یک جایی عرفان کمال و قدرت رو شناختیم، اینجا هم اگر شما این اصل رو اضافه کنید؛ هر نوع آگاهی رو می‌تونید تجزیه و تحلیل کنید. با همین دو تا قانون ساده، با همین دو تا مطلب ساده، هرگونه اطلاعاتی رو، اصولا هر راهی رو می‌تونید خودتون تجزیه و تحلیل کنید که آیا مثبت یا منفی‌ست.

**سوال:** اگر این حالت بهمون دست داد، آگاهی اومد و مضطرب شدیم با ترسیدیم؛ چکار کنیم که سریع از اون حالت برگردیم؟

**استاد:** شما الان که بحث آشناییه. بحث قطع اتصال از شبکه منفی، دوره دیگه باهاش آشنا می‌شیم، قطع اتصال از شبکه منفی. اما اصلا به‌طور کلی وقتی شما متوجه می‌شید که این از شبکه منفیه؛ دستشون رو خوندید. وقتی دستشون رو خوندید؛ ترفند هم یک جوری خود به‌خود هم خنثی می‌شه، حالا ممکنه یک‌خرده...

**ادامه سوال:** میشه همون لحظه فرادرمانی اعلام کرد؟

**استاد:** حالا شما اونها رو اعلام می‌کنید ولی هر کدوم، یک چیزهای تخصصی خودش رو داره؛ مثل قطع اتصال از شبکه منفی. اما ما اینجا روی اصول صحبت می‌کنیم. چون اگر شما بدونی که بگی این آگاهی که از شبکه منفی بود، همین که دستش رو خوندید؛ این خودش تاثیر به‌سزایی داره توی این ماجرا.

صحبت حضار: نامفهوم.

استاد: فرق نمی‌کنه، شما این اصول رو باید به‌کار ببرید. کمال یا قدرت و بعد این مطالب. مثلاً اومده به خوابت می‌گه که فلان شخص فلان موقع می‌میره.

حضار: یا اصلاً با حجاب بشو، این خانم می‌گه یکی اومده تو خوابم گفته با حجاب بشو.

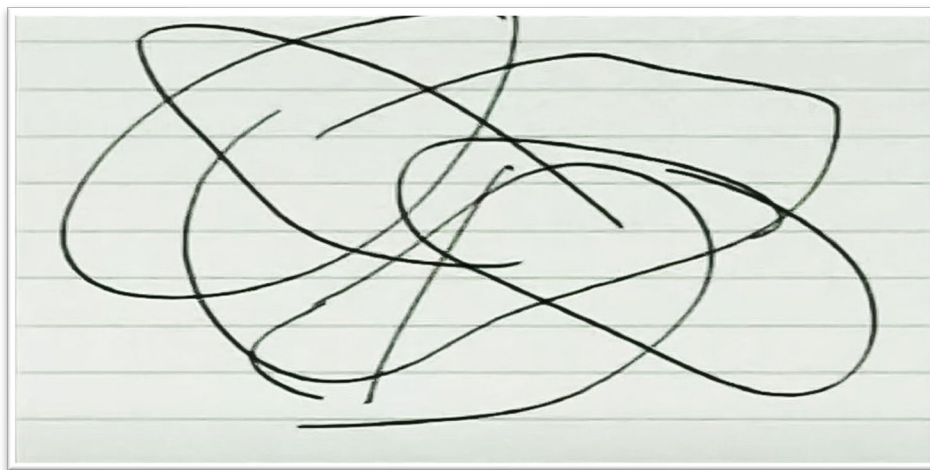
استاد: حالا خیلی خب! این رو انجام می‌ده؛ مضطرب که نشده؟

حضار: خیلی حالش بده.

استاد: اگر حالش بده؛ فراموش کنه. قانونه؛ این قانونه که خدمتتون عرض می‌کنم.

### برقراری ارتباط کنترل ذهن با چشم باز

دوستان یک ارتباط با چشم باز دنبال کنید، دیگه می‌دونید که، یک اینه که شما اینجا نیروهایی که به سمتتون میاد رو مد نظر داشته باشد. دوم اینکه همه حواس اینجاست؛ جای دیگه نمیره. هر حرکتی، هر بازی رخ داد؛ شما نباید حواستون پرت بشه. ضمناً به بازی‌هایی هم که در شکل ممکنه رخ بده؛ توجه بفرمایید.



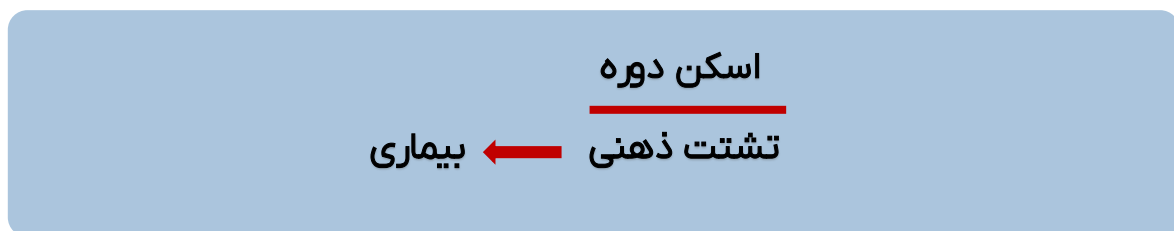
خیلی ممنون، متشکر. دوستانی که کنترلشون خوب بود؛ دستشون رو بلند کنند. متوسط؟ زیر متوسط؟ دوستانی که اینجا جریاناتی رو متوجه می‌شدند؟ حرکت‌ها رو، بله محو شدن، چیزهای مختلف. چند نفر حرکت‌ها و چیزها رو متوجه شدند؟ آیا این

عامل حرکت‌ها باعث این می‌شد که از اینجا برید و تمرکزتون بهم بخوره؟ بله؟ حالا اون برای شما اتوماتیک بوده، ولی بقیه اینجا که بازی می‌شه؛ یک دفعه اونها هم ذهنشون از جا می‌پره. یعنی در واقع مخصوصا اینجوریه، در حالی که نباید هیچ نوع واکنشی اون طرف قضیه داشته باشه. شما باید در هر حالت همینجا رو حواستون باشه و ببینید که حواستون هست یا نیست. هیچ فایده‌ای هم خارج از اینجا نداره این مسئله. حالا حواستون بود یا نبود؟

حاضر: بود- نبود.

### توضیحات اسکن کنترل ذهن:

در مورد اسکن دوره گفتیم که عدم کنترل ذهن یا تشتت ذهنی باعث بیماری‌هایی بوده، هست و خواهد بود. یعنی در مدیریت بدن و سلول، اثر منفی می‌گذاره.



بعضی‌ها علائم آشکار دارند، یعنی توی زمانی که تشتت ذهنی شدیدی دارند؛ علائم جسمی مشخص دارند. مثلا ممکنه سردرد بگیرن، مثلا ممکنه یک مشکل دیگه براشون پیش بیاد. چند نفر داریم؟ آیا اینها اومد رو یا نیومد؟

سوال: تب و لرز هم میشه استاد؟

استاد: الان توضیح میدم تب و لرز رو مثلا که مثال زدند. در حالت تشتت ذهنی یا پریشانی، سیستم دفاعی بدن افت پیدا می‌کنه، باعث افت سیستم دفاعی بدن می‌شه.



در حالت تشتت ذهنی شدید و پریشانی و اینها، سیستم دفاعی بدن پایینه، بیماری‌های عفونی ممکنه بیشتر رخ بده، حالا اگه تب و لرز هست؛ علائم همون ماجراست. علائمه، وگرنه همین الان میکروارگانیسمی تو بدن ما نیست که بدن آلام بده، ولی بازسازی



علامت‌ها رو داره و خودش رو نشون می‌ده. در اینجا مشکلاتی که میاد رو، ما می‌دونیم که ریشه اینها در واقع به خاطر نابسامانی مدیریت بوده. همین پریشانی، همین تشنجه‌ها که روی کار مدیریت بدن و سلول اثر منفی گذاشته و اون عملکردش افت پیدا کرده. تعدادی از بیماری‌هایی که ما دست به گریبانش شدیم، ناشی از تشنجه‌های ذهنی ماست که این تشنجه باعث می‌شه مدیریت بدن و سلول به‌خوبی نتونه کارش رو انجام بده؛ سیستم دفاعی بدن افت پیدا کنه و به این علت ما مریض شدیم. یعنی یک سری از بیماری‌ها مون به این علت اتفاق افتاده. مثلاً یک سری از بیماری‌ها رو دوره قبل گفتیم به‌خاطر رفتارهای دوگانه و یک سریش به خاطر مسائل دیگه و همینجوری مسائل مختلفی هست و حالا یواش یواش دست از سر خدا برمی‌داریم. بعد اینجا متوجه میشم که اینجا هم که خودمون دخیل بودیم، اونجا هم که خودمون بودیم، اونجا هم که خودمون بودیم، بعد یواش یواش می‌فهمیم که نه!

هر چه بر ما رسد از ماست، چه زیبا و چه زشت  
نیک و بد را ولد و والد و زائو اینجاست

خلاصه، تضادمون میره که با یک بخشی حل بشه. حالا دیگه خودمون می‌دونیم اون وقت که مسائل خودمون رو چگونه حل کنیم؛ اونها هم راهکارهایی داره که دنبال می‌کنیم.

**سوال:** استاد یعنی این دوره ممکنه بیماری‌های روان تنی هم رو بیان؟

**استاد:** ببینید بیماری روان تنی به اینجا مربوط نمی‌شه ولی بعضی‌ها هنوز ماجرای بیماری روان تنی از دوره قبل دارن و هنوز تموم نشده. حتی بعضی‌ها دوره سه که میان، اسکن‌های دوره دو شون شروع می‌شه. میرن دوره چهار، اسکن‌ها دوره سه شون شروع می‌شه. میرن دوره پنج، اسکن دوره‌های قبلی رو دارن. بعضی‌ها یک اختلاف فازی می‌تونند داشته باشند؛ ما از علائم‌شون متوجه می‌شیم. مثلاً میان دوره هفت، هنوز اسکن دوره پنج‌شون تموم نشده یا تازه شروع می‌شه.

**ادامه سوال:** نه مثلاً تو دوره دو دلهره داشتن، قطع شده؛ دوباره از این دوره شروع بشه؟



**استاد:** ببینید این در یک صورت هست که اون تشنت ذهنی، اون پریشانی، خودش دوباره یک عامل دلهره هم شده. لذا اینجا پرونده این بخش میاد رو. یک بخش اونجا داشتیم؛ یک بخش هم اینجا داریم. حالا اینها می‌شه خودشناسی عملی، یعنی عملاً ما می‌دونیم با خودمون چکار کردیم و لذا همه چیزش در واقع در جریان عمل یک بار بازبینی می‌شیم، حل و فصل می‌شه مسائلمون مشکلاتمون و خلاصه عملاً به یک خودشناسی نزدیک می‌شیم.

چگونه از حلقه‌های کنترل ذهن استفاده کنیم؟ دو حالت بود دیگه:

۱. یا اتوماتیک هست که گفتیم «بله» رو می‌دیم، اون بله قطعی رو می‌دیم؛ اتوماتیک می‌شه.

۲. یا اینکه در همون حد بیعانه هست که همه داریم. بگیم خاموش، اون باید تبعیت کنه؛ ولو برای چند ثانیه باید تبعیت کنه.

چند نفر داریم اتوماتیک شدند؟ دستشون رو بلند کنند. اتوماتیک یعنی خودش عمل می‌کنه، به‌محض اینکه می‌خواد اینور اونور بره، ارباب می‌خواد بیاد؛ خودش در رو می‌بنده. مثل یک دربان هوشیار، همه رو می‌شناسه، هر کس خودیه؛ راه می‌ده. هر کس خودی نیست؛ در رو می‌بنده. می‌گه آقا کجا؟ این هوشمنده، در این مورد هم هوشمنده و تا ارباب می‌خواد بیاد؛ درو می‌بنده. یک بار دیگه آمار بگیریم؛ چند نفر داریم؟ این تعداد الان اتوماتیکه، بقیه هم میان که الان در حد بیعانه‌ست. بیعانه یعنی اینکه ما باید یکی یکی کارت رو نگاه کنیم، اگه خودی نبود؛ در رو ببندیم مثلاً. این یعنی اتوماتیک نیست. بنابراین در صورتی‌که با مسئله‌ای داریم برخورد می‌کنیم که تشنت ذهنی رو می‌خوایم در واقع باهاش رو به رو بشیم، فوراً دستور می‌دیم یا نظر می‌کنیم؛ خاموش! نظر، خاموش.

**سوال:** اگر خیلی ضعیفیم، اینجا چکار باید کرد؟

**استاد:** ببینید، این بحث چکار باید کنیم تکنیک که نیست که ما بگیم، تکنیک که نداریم که، توان فردی هم که نبود تا بگیم زور بزنیم، بگیم حواسمون رو جمع کنیم یا اینها. برای شما الان اتوماتیک نیست دیگه درسته؟

**حاضر:** بله.

**استاد:** وقتی اتوماتیک نیست، باید صرفاً این رو به گوش باشید که زمانی که لازمه؛ فوراً این رو خودتون اعلام کنید. می‌بینید که همینطور عمل می‌کنه و عمل می‌کنه و همینطور بهتر و بهتر میشه تا اتوماتیک هم بشه. یعنی در واقع مثل یک مزاحمه، شما می‌گید برو بیرون! میره بیرون، دوباره کلهش رو می‌کنه تو. دوباره، سه باره، بالاخره از رو میره و هی زمان طولانی و طولانی‌تر می‌شه که دوباره کلهش رو میاره تو و سرک می‌کشه.

**سوال:** می‌خواستم بگم تو اسکن‌های دیگه هم می‌شه از این خاموش استفاده کرد؟

**استاد:** اسکن‌های دیگه، در همه جا، در همه مراتب، در صلات، در همه جا دیگه. یعنی دیگه این می‌شه پایه زندگی. می‌دونید می‌شه بیس، یک پایه هست برای همه مسائل ما. می‌شه یک پایه.

**حضر:** استاد ببخشید، می‌گن هر چی بیشتر از ذهنتون کار بکشید، هوشیارتر و باهوش‌تر میشین؛ ولی الان ما ذهنمون رو به اندازه چند دقیقه خاموش می‌کنیم.

**استاد:** توجه بفرمایید که ما گفتیم انرژی ذهنی محدودی در اختیار داریم. از موارد مجاز اینه که مثلاً یادگیری داریم، مطالعه داریم، تجزیه و تحلیل داریم، اینها رو داریم و داریم استفاده می‌کنیم. اونها در واقع هر چی بیشتر کار می‌کنیم، وضعیت بهتر می‌شه؛ اما استراحت! مثلاً ورزش خوبه اما ما بیست و چهار ساعت می‌تونیم ورزش کنیم؟ مستهلک می‌شه، یک حد و حدودی داره، از یک حد و حدودی به بعد استهلاک پیش میاره؛ مفصل‌ها مستهلک می‌شه. بنابراین درسته که خوبه؛ اما استراحت هم می‌خواد. حالا گیریم اصلاً استراحت هم نمی‌خواد، آیا باید اون رو پرت کنیم و به مصارفی بکشونیم که به دردمون نمی‌خوره؟ کدوم یکیش؟ پس مدیریت انرژی ذهنی می‌گه یا استراحتش بده یا اگر هم استراحتش نمی‌خوای بدی؛ باید بدونی برای چی داری ازش استفاده می‌کنی. برای چه مصرفی؟ آیا همچین حساب کتابی باید باشه یا نباید باشه؟ بنابراین اونجا اون مطلب درسته و تمرینه. تمرینه که ذهن هم کارآزموده می‌شه و همه این حرف‌ها. ولیکن از اون طرف قضیه هم بحث مشکلاتی که برامون پیش اومده، به خاطر اینه که الان مثلاً در مورد همه‌مون بیست و چهار ساعته این داره کار می‌کنه؛ آیا ورزیده شده؟ می‌بینیم که خسته شده، از پا افتادیم، همه‌مون احساس خستگی وحشتناکی می‌کنیم. بعد ممکنه اصطلاحاً بگیم، روحا خسته‌ایم. مثلاً شب می‌خوابیم، صبح بلند

می‌شیم، ولی صبح که از خواب پا می‌شیم؛ خسته‌تر از دیشبیم که رفتیم به رختخواب. پس علت‌ها این مطالب و این مسائله.

**سوال:** استاد ببخشید، این کنترل ذهن بر روی من تأثیر کاملاً مثبت داشته و برعکس حافظه کوتاه مدت من علی‌الخصوص بسیار تقویت شده و تمرکز من خیلی بالا رفته، مخصوصاً موقع مطالعه. اثر کاملاً برعکس چیزی که دوستمون فرمودند بر روی من داشته، در همین یک هفته من بسیار تغییر کردم و تغییر بسیار مثبت.

**استاد:** بله، خدا رو شکر. حافظه فاکتورهای مختلفی داره دیگه. مثلاً یک موقع می‌بینیم که یک مطلبی رو ده بار خونديم، حواسمون نبوده؛ نمی‌تونیم جمع بشیم. یکی از مشکلات محصل‌ها و اینها چیه؟ می‌خونه بعد می‌بینه که انگار نخونده. بنابراین اگر ما اون ارباب رو کنترلش کنیم، جایی نمی‌ریم؛ اونجا هستیم. لذا با مطلب بهتر ارتباط برقرار می‌کنیم و خلاصه به جای ده بار، پنج بار می‌خونیم، بعضاً ممکنه یک بار بخونیم و اون دیگه می‌مونه. ولی وقتی اینور اونور هستیم، بعداً می‌ایم می‌بینیم که ما ده بار این رو خونديم، اما اصلاً آشنا نیست مطالب، انگار نخونديم. بله اینه که به‌طور غیر مستقیم به تقویت حافظه هم کمک می‌کنه. به‌طور غیر مستقیم، نمی‌خوایم بگیم مستقیم. به‌خاطر اینه که اینجا یک save انرژی هست؛ لذا اونجا جلو می‌فته.

### جمع‌بندی مبحث قانون صلیب:

ماحصل نهایی بحث قانون صلیب این بود که گفتیم به هر حال زندگی، ما رو زمین می‌زنه، زمانی که ما زمین می‌خوریم؛ به هر حال یا به این واسطه طرف مثبت یا مسیحایی است یا به واسطه طرف منفی‌ست. یعنی یا بالاخره ما این زندگی رو که ما رو زمین زده، نهایتاً ما فدای اضطراب و ناامیدی و افسردگی و اینها شدیم؛ یا فدای این شدیم یا فدای بخش مثبت شدیم. مثل عیسی مسیح علیه السلام که به زعم مسیحیت، فدای عشق شد مثلاً. پس یا فدای اینوره یا فدای اونوره. بالاخره فدا شدن توش هست؛ حالا کدوم رو انتخاب کنیم؟ بحث اینجاست. اما مطلب مهمی که اینجا وجود داره اینه که اگه ما مضطربیم؛ زیر علم کی هستیم؟

**حضور:** شبکه منفی.

**استاد:** بله. این رو شک و تردید نکنید. اگر ناامیدیم، افسرده‌ایم، حزن و اندوه و این حرف‌ها داریم؛ اینها جنود شیطان. نمی‌شه کسی تو شبکه مثبت باشه، بعد به تبعات شبکه مثبت برسه یا تو شبکه منفی باشه؛ بعد به تبعات شبکه مثبت برسه. امکان نداره.

### **دلایل مختلف ابتلا به زخم معده و عدم امکان دسته‌بندی دقیق بیماری‌ها:**

**ادامه سوال:** می‌شه بیماری‌هارو دسته بندی کرد؟ مثلاً بیماری که در اثر تشنگی ذهنی به‌وجود میاد یا مثلاً بیماری‌های اسکن دوگانگی. تفکیکش کرد که کدوم بیماری از کدوم اسکن به‌وجود میاد؟

**استاد:** عرض کنم یک دسته از چیزها تقریباً مشخصه ولی ممکنه علت‌های مختلف پیش بیاد. مثلاً زخم معده می‌تونه هم روان تنی باشه، هم جسمی باشه، هم علت دیگه داشته باشه. مثلاً صرف مشروبات الکلی، سیگار و اینها می‌تونه رو معده اثر منفی بگذاره. پس یک نفر می‌تونه مثلاً فرض کنید هم عامل میکروارگانیزمی داشته باشه؛ مثل هلیوباکتر. هم می‌تونه عامل خارجی داشته باشه، مثل سموم. سموم محیط یا مثلاً مشروبات الکلی. هم می‌تونه روان تنی باشه. حالا علت‌های دیگه هم می‌تونه داشته باشه. مثلاً فرض کنید که سموم می‌تونن رو معده اثر منفی بگذارند، مثلاً فرض کنید استنشاق در فضایی که با سرب کار میشه، یعنی ذوب کردن سرب و اینها می‌تونه مثلاً اثر رو سیستم تنفسی بگذاره. می‌تونه عوامل دیگه هم باشه به هر صورت، خیلی عوامل رو باید در نظر گرفت.

**سوال:** شما فرمودید در رابطه با کار زمینی، تلاش در رابطه با کار آسمانی باید تسلیم شد؛ در صورتی‌که برای کنترل ذهن ما به‌طور ارادی داریم تلاش می‌کنیم.

**استاد:** آیا برای کنترل ذهن تلاش کردین شما؟

**حضار:** نه.

**استاد:** عرض کنم خدمتتون دو حالت بوده. یا خودکار یا غیرخودکار. غیر خودکارش رو شما چطوری اجرا می‌کنید؟

**حضار:** همون خاموش یا هی آدم باید یادش بیاد.

**استاد:** خاموش نیست؛ این نظره! نظر بر خاموشی‌ست. چون هنوز مسئله نظر رو ما توش مسئله داریم، هنوز جا نیفتاده، احتمالا البته، شاید هم برای خیلی از دوستان الان مسئله نظر جا افتاده باشه. شما وقتی نظر می‌کنید که برو بیرون، نظر می‌کنید. یعنی هی می‌گید برو بیرون، اون هی کله‌ش رو میاره تو. دوباره، سه باره و بعد یک‌دفعه می‌بینیم که این زمان طولانی‌تر شد، طولانی‌تر شد، طولانی‌تر شد. برای یک دسته سماجت زیاده.

### **اسکن دوره روی نابسامانی‌های خواب و تطابق الگوی خواب با شرایط جدید:**

یه مسئله دیگه در رابطه با خواب، یک مطلب دیگه در رابطه با خوابه که تا زمانی که ما الگوی خوابمون با این سیستم جدید جا بیفته. چند نفر الگوی خوابشون عوض شده توی این دوره؟

- بعضی از این قضایا بیرون‌ریزیه. مربوط به همون اسکن دوره‌ست. اسکن دوره روی نابسامانی‌های خواب که همه‌مون درگیرش بودیم. خصوصا در زمان‌های پریشانی و در زمینه تشتت ذهنی، روز تشتت داشتیم و شب هم هر چی خواب دیدیم؛ همون خواب‌های هذیان‌گونه و خواب‌های پریشان و اینها بوده. پس یک بخشش بیرون ریزی‌ست.

- یک بخش دیگرش تطابق الگوی خواب با شرایط جدید. در این شرایط جدید و قدیم، یک تطابقی لازمه که این تطابق پیش میاد و یک نوسان‌هایی داریم. مثلا ممکنه خواب زیاد بشه، ممکنه خواب کم بشه، ممکنه ده‌ها مسئله دیگه باشه. اصلا توجه نکنید؛ فقط دنبال کنید. مثلا چند نفر خوابشون زیاد شده؟

**حضور:** استاد من چهار ساعت در شبانه روز بیدارم.

**استاد:** چهار ساعت بیدارید؟

**حضور:** بقیه روز می‌خوابم.

**استاد:** بیست ساعت خوابین. حالا کسانی که خوابشون کم شده؟ بله. کسانی که خوابشون آگاهانه و شفاف شده الان در همینجا. بله. کسانی که خوابشون پریشان و بیخودی و اینها شده؟ ببینید اینه.

**حضار:** استاد ما صبح زود بیدار می‌شیم، ساعت چهار، پنج بعد پنج دوباره می‌خواهیم تا ده..

**استاد:** دقت بفرمایید که چقدر چیزهای متنوع داریم، اما یک روند رو داریم می‌ریم، روند تثبیت در یک وضعیت بهتر. همه‌مون داریم. حالا اینهایی که گزارش‌هاشون خوب بود؛ زود رسیدند. اونهایی که گزارش‌هاشون اونطور نیست؛ هنوز توی این مسیر دارن میان جلو. یعنی اصلا دست و پامون رو گم نکنیم، این روند داره طی می‌شه؛ اصولا به‌طور کلی دستپاچه نشیم.

**گزارش:** استاد ببخشید ترم قبل روندمون خیلی خوب بود، سریع رفتیم بالا ولی این ترم که تکرار می‌ایم؛ افت پیدا کرده. روز به روز داره بدتر می‌شه. کنترل ذهنمون خیلی کم شده.

**استاد:** ببینید بحث بیرون ریزی رو که گفتیم منتظرش بودیم دیگه و یک مسئله‌ای که عرض کردم، اینها رو طی کنیم، شما کارتتون رو رها نکنید، اون نظر رو داشته باشید، کار رو رها نکنید؛ ان‌شاءالله آخر عاقبت خوبه.

**حضار:** ببخشید، جلسه قبل گفتید که این کنترل ذهن رو برای کسی کار نکنید. چه با اجازه چه بی اجازه؟ یا امکان کار کردن برای کسی نیست؟

**استاد:** نه! نه اصلا! این مال خودتونه.

**حضار:** ممنون.

**استاد:** بهم می‌ریزین، دچار حمله می‌شن؛ مشکلات عدیده‌ای پیش میاد.

## **اصل تعمیم به عام و اجتناب از دیکتاتوری به فلک:**

**حضار:** بعضی جاها می‌گن مثلا اگر ذهنتون رو مشغول و معطوف به یک نقطه‌ای کنید که حساس هستید و دوستش دارید؛ به اون موضوع می‌رسید.

**استاد:** ما یک قانونی داریم به نام قانون تعمیم به عام.

ما وقتی که نسبت به زمان دیکتاتوری می‌کنیم و می‌گیم بگذر؛ نمی‌گذره. بگیم نگذر؛ می‌گذره. نسبت به فلک هم همین مسئله رو داریم. مار از پونه خوشش نمیاد؛ در لونه‌اش سبز می‌شه یا می‌گن سنگ به در بسته می‌خوره. شما یا ما اگر راجع به فلک



دیکتاتوری کنیم و یک چیزی رو بخوایم؛ می‌بینیم که هر چی می‌دویم دنبالش، نمی‌شه. این تجربه رو چند نفر دارند؟ اون چیزی رو که بند می‌کنی و می‌گی من این رو می‌خوام؛ نمی‌شه. اون چیزی رو که نمی‌خوای؛ می‌شه. اینها قانون و مسائل همفازی با زمان، با فلک و اینها هستند که حالا می‌ایم می‌بینیم که چه قانونمندی‌هایی داره.

**- اصل تعمیم به عام:** اما اصل تعمیم به عام، الان یک چیزی رو در نظر می‌گیریم. فرض کنید همون مسئله پول و ثروت. شما فرض کنید که ما شصت میلیون نفر الان با هم تصمیم بگیریم، بگیم این فکر درسته و شصت میلیون نفر بگیم که ما حالا زیاد هم نمی‌خوایم، همون در حد میلیارد می‌خوایم. شصت میلیون نفر زوم کنیم که یک میلیارد داشته باشیم. آیا امکانش هست؟

**حضار:** نه!

**استاد:** چرا امکانش نیست؟ چون بانک ملی نمی‌تونه جواب بده. بانک ملی می‌گه ثروت ثابت، یعنی پول ثابت. قانون اقتصاد می‌گه پول ثابت. الان اگر زنگ بزنیم بانک مرکزی بگیم که پول رایج در ایران چقدره؟ همه ساله اعلام می‌کنند که این پول رایج اینقدره. این پول رایج یا باید توی جیب شما باشه، یا توی جیب من باشه؛ نمی‌شه که همه... لذا اگر ما اطلاعاتی راجع به اقتصاد و مسائلی داشته باشیم و بدونیم پول ثابت، ما تعدادمون رو که شصت میلیون نفر مثلاً می‌گیریم، این شصت میلیون نفر اگر تقسیم کنیم؛ یک عدد ثابت درمیا. اگر قرار باشه که من از اون عدد ثابت بیشتر داشته باشم؛ باید از جیب یکی کم بشه. محال ممکنه که همه به یک نسبت بیان بالا. پول پشتوانه می‌خواد، ثروت پشتوانه می‌خواد و...

از چند نقطه نظر، ما موج افسرده‌هایی رو در پنج سال گذشته داشتیم. موج افسرده‌هایی که اگه خواستین من آمارشون رو دربارم، البته ما آمار نگرفتیم؛ ولی اشتباه کردیم. موج افسرده‌هایی که افرادی بودند که نشستند مدت‌ها فکر کردند برای این قضیه. مثلاً من یادم نمیره چندین مورد دخترای افسرده بودند که والدینشون می‌گفتند که این دختر رفت لباس عروس خرید و آورد تو خونه آویزون کرد، هی نگاه این کرد، هی رفت و اومد، هی نگاه این کرد. منتظر اینکه الان زنگ می‌زنند، الان داماد از آمریکا میاد، الان، دو سال، سه سال انتظار و بعد به‌شدت افسردگی. یکی از کیس‌های بسیار افسرده‌ای که ما



برخورديم، علت افسردگی و سرخوردگی دقیقاً در همین رابطه بود. حالا ما بحث‌های این مسئله رو به اضافه قانونمندی‌هایی که خودمون داریم؛ بررسی می‌کنیم. بر اساس قانونمندی‌هایی که حالا همه‌اش رو بهش می‌رسیم و تاریخ گواهی می‌ده؛ این چیزها رو می‌گیریم.

### **هوشمند بودن زمان و مفهوم شهادت زمان علیه انسان در سوره العصر:**

حالا بیایم سر درس‌های خودمون و ببینیم که چگونه هستی دیکتاتوری نمی‌پذیره. هستی دیکتاتوری نمی‌پذیره، یعنی از یک جایی به بعد، یک ذره می‌خوای پا رو از گلیم بگذاری بیرون؛ جلومون رو می‌گیره.

دفعه قبل راجع به مسیر و مقصد و با همدیگه صحبت کردیم. بعد دیدیم که تعریف زندگی چی بود؟ مسیر بود و به اونجاها رسیدیم. انسان قاتله، یکی از مواردی که علیه انسان شهادت می‌ده؛ زمانه. ما مسیر رو نخواستیم. مسیرها فدای مقصدها شد؛ زمان‌ها فدا شد. اینه که اونجایی که می‌گه «والعصر ان الانسان لفي خسر»، زمان یکی از شاهدهاست، شهادت می‌ده که ما دیکتاتوری کردیم، شهادت می‌ده که ما اون رو کشتیم، مسیر رو نخواستیم، زمان رو نخواستیم. گفتیم کی می‌شه فردا بشه؟ می‌شد فردا بشه؟ می‌شد این بچه من می‌رفت مدرسه، می‌شد می‌رفت خونه بخت؟ اینها یعنی اینکه ما زمان رو نمی‌خوایم و واقعا هم نمی‌خوایم خیلی از زمان‌ها رو ما می‌کشیم.

اما زمان هوشمند، همونطور که گفتیم و ثابت هم می‌کنیم، فلک هوشمند، زمان هوشمند. به زمان می‌گیم بگذر؛ نمی‌گذره. می‌گیم نگذر؛ می‌گذره. مشکل زندانی چیه؟ مشکل زندانی اینه که گفتند ده سال تو زندان باش. حالا هی بگذر، بگذر. اون هم نمی‌گذره. ما که بیرون از زندان هستیم می‌گیم نگذر، می‌بینیم صبح شد ظهر، ظهر شد شب. اما یک زندانی فکر می‌کنه که الان شده ظهر، نگاه می‌کنه می‌بینه پنج دقیقه گذشته. از صبحش دوباره می‌گه بگذر. تا این امروز می‌شه فردا، برای اون به اندازه یک ماه می‌گذره. یعنی احساس ما نسبت به زمان متغیره. تیک تیک ساعت بیرون ثابت؛ اما احساس ما نسبت به زمان متغیره. به‌خاطر اینکه زمان از اجزای هوشمند و فلک هم همچنین از اجزای هوشمند هستند؛ مسائلی رو دنبال می‌کنند که در نوع خودش

قابل توجهه. اینکه اونجا می‌گه والعصر ان الانسان لفی خسر، زمان رو شاهد میاره که انسان زیانکاره. الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات.

## مفهوم عملوا الصالحات و مقام صالح:

عملوا الصالحات رو هم در همینجا فرصتی رو مغتنم می‌شماریم که اشاره‌ای بهش داشته باشیم. برای اینکه عملوا الصالحات رو بگیم؛ صالح رو هم تعریف کنیم. صالح کسی است که در صلح می‌باشد.

### عملوا الصالحات

| صالح | صلح با خدا    |
|------|---------------|
|      | صلح با هستی   |
|      | صلح با خود    |
|      | صلح با دیگران |

عملوا الصالحات تعریفش می‌شه کلیه اعمالی که ما رو به این صلح نزدیک می‌کنه. یعنی هر عملی که ما انجام بدیم که باعث صلح ما با خدا، صلح با هستی، صلح با خود، صلح با دیگران بشه، می‌شه عملوا الصالحات؛ نه صرفا کار خوب. البته کار خوب هم به‌نوعی ما رو نزدیک می‌کنه ولی مشخصا هر عملی‌ست که ما رو به این مصالحه نزدیک می‌کنه.

**. صلح با خدا:** آیا ما با خدا در صلحیم؟ حالا وقتی که میایم روی این مسئله بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که ما با عدالتش در تضادیم، با حکمتش در تضادیم، با عبادتش در تضادیم. حالا راجع به عدالتش که با هم کار داریم، راجع به حکمتش هم همینطور. یعنی باید شناخت عملی نسبت به عدالت و نسبت به حکمت به‌دست بیاریم. عکس‌هاتون رو روی پایان نامه‌هاتون دیدید؟ چند نفر بودند؟ خیلی بودند. پس شما یک نفر نیستید؛ برای اینکه عدالت اینجا جاری بشه. شما شناختی از خودتون ندارید. پس ماجرای خودشناسی بغرنج‌تر شد ولی در عین حال که ساده‌ست، یعنی چیزی نداره،

اولش خیلی مشکل به نظر میاد؛ اما بعدا می‌بینیم که نه اینجوری نیست. با حکمتش تضاد داریم. حکمتش چطوری جاری می‌شه؟ می‌گیم چرا این نصیب من شده، چرا اون نصیب اون شده. قانون بازتاب و اینها رو در دوره پنج می‌بینیم که برای جاری شدن حکمتش هم ما یک «من» دیگه هم داریم که همزاد ما یا وکیل تسخیری ماست که با ما هست و در آن واحد می‌تونه خیلی جاها باشه و در جهت جاری شدن حکمت الهی، در جهت جاری شدن مسائل معنوی و خیلی مسائل دیگه کار انجام بده. در آن واحد می‌تونه جاهای مختلف در خواب در بیداری و... باشه. اصلا با ما زاده می‌شه، با ماست اصلا، وکیل تسخیری ماست. من معنوی یا همزاد. مثلا فرض کنید به‌عنوان مثال در این هفته گذشته چند نفر سوال جواب کردند با من تو خواب و تو بیداری؟ چند نفر اصلا به‌نوعی با من در ارتباط بودند؟

ببینید این در واقع بدون اینکه ما بدونیم؛ این داره کار انجام می‌ده. این بخش در مورد خودتون هم این گزارش ایجاد می‌شه، در دوره پنج استارت‌هایی می‌خوره و کارهایی انجام می‌شه و اونها هم فعالیت‌هاشون رو آغاز می‌کنند. در زمینه فراهم کردن مسیر ارتقائات معنوی، یک بخشی از اون باید بیدار بشه و یک بخشی هم که اصلا هست. در جهت جاری شدن حکمت، مثلا این سر راه اون قرار می‌گیره؛ چطور شده سر راه اون قرار گرفته؟ چطور ما مزد اشتیاقمون رو دریافت می‌کنیم؟ مگر نه اینکه طبق قانون بازتاب مزد اشتیاقمون رو چه مثبت و چه منفی، باید بگیریم؟ چه‌جوری جاری می‌شه؟ بعدا متوجه می‌شیم که بله، هر کدوم از ما وسایلی هستیم برای جاری شدن همین قضیه. منتها چطوری؟ ما که خبر نداریم، پس کی ترتیب این کار رو می‌ده؟ اونیه که اینجا وجود داره با همین اسامی که توضیح دادیم.

در مورد عبادت خداوند هم ما با عبادتش در تضادیم. اولاً می‌گیم چرا؟ چرا ما باید در مسائل عبادی قرار بگیریم؟ در حالی‌که دوره قبل گفتیم عبادت یعنی بجا آوردن رسالت بندگی. حالا هر کاری هم که انجام میدیم؛ برای چیه؟ برای رشد ماست یا نیاز اوست؟

**حضور:** رشد ما.

**استاد:** برای رشد ماست ولی در وهله اول با خیلی‌ها برخورد می‌کنیم که عبادت برای اونها توقع آورده. یعنی اگر یک کاری تو این زمینه انجام میدن؛ حالا در قبالتش از خدا

متوقع هستند. درصد قابل توجهی از افرادی که در مسائل عبادی هستند؛ دچار افسردگی میشن. این رو شما تا اینجا متوجه شدین یا نشدین؟

**حضار:** بله.

**استاد:** اگر متوجه نشدید؛ دقت کنید. چرا این اتفاق می‌افته؟ برای اینکه اونها نمی‌دونند که عبادت، مسئله رشد خودشونه و اصلاً خدا نیازی نداره. اونها فکر می‌کنند که ما دَم خدا رو دیدیم؛ حالا جواب می‌خوان. بعد وقتی می‌بینند که جواب نیست؛ افسرده و سرخورده میشن و خلاصه تو ذوقشون می‌خوره و بعضاً حتی ما دیدیم که یک دفعه صد و هشتاد درجه هم برگشت کرده. بنابراین اینها از عوامل بسیار مهمی است که ما با خدا در تضاد هستیم. ولی یک سری اصول ساده رو وقتی ما میایم باهاش برخورد می‌کنیم، مثل بحثی که در اینجا هم دیدیم که ما فکر می‌کنیم که خدا به ما بد داده، بیماری رو داده و همه اینها باعث شده میانه ما با خدا خوب نباشه. ولی وقتی که این آگاهی‌ها رو به‌دست میاریم، این مکانیزم‌ها رو می‌شناسیم و با بحث حکمت و عدالت و اینها آشنا می‌شیم، وقتی با فلسفه اینکه ما چرا در مسائل عبادی قرار می‌گیریم و اینها آشنا می‌شیم؛ متوجه می‌شیم که در واقع ما خیلی سریع و راحت می‌تونیم با خدا به صلح برسیم. خیلی سریع و راحت.

**سوال:** استاد صد در صد به صلح می‌رسیم؟

**استاد:** صد در صد به صلح می‌رسیم.

**ادامه سوال:** تموم می‌شه تضادمون؟

**استاد:** صد در صد به صلح می‌رسیم! این رو مطمئن مطمئن باشید و بسیار ساده‌ست. اما همونطور که توضیح دادیم، مشکل ما صلح با خدا نیست؛ مشکل ما در نهایت چیز دیگه‌ایه.

**- صلح با هستی:** صلح با هستی تو همین دوره، قوانین و مسائل حاکم بر جهان هستی رو می‌شناسیم و باهاش کار می‌کنیم و متوجه می‌شیم که قضیه چی هست و این مسئله هم بعد از اون موضوع، انجام می‌شه و تحقق پیدا می‌کنه.

**صلح با خود:** بعد از صلح با هستی، صلح با خود هست. آیا ما با خود در صلح هستیم؟ تضادهای مختلفی روی ما حاکمه. از جمله تضاد بنیادی، از اونجا که اصلاً گفتیم خیر، شر، خوب، بد، تضادهای اولیه‌ای که در ما به‌وجود میاد؛ البته ریشه‌اش به اعتقاد ما از زندگی قبلی‌ست. مهرطلبی، برتری طلبی، عزلت طلبی، اینها ریشه‌هایی‌ست که به اعتقاد ما در نهاد ما متولد می‌شه و اونجا ما دست به گریبانش هستیم. تضاد من با «من ایده‌آل».

**من ایده‌آل:** یکی از من‌های ما من ایده‌آل هست. من ایده‌آل یعنی هر کسی از خودش یک من ساخته و پرداخته داره. یعنی اگر بهش بگیم که تو کی هستی؟ اون چیزی رو که ما از او می‌بینیم؛ تعریف نمی‌کنه. اون یک من دیگه تعریف می‌کنه. مثلاً می‌گه من اصلاً آزارم به یک مورچه نرسیده. یک منی‌ست که ما بهش می‌گیم من ایده‌آل. یکی از من‌های ماست.

**من واقعی (من مجری):** یک «من واقعی» هم هست که طرف می‌بینه که اینجاست و کارش چیه، شغلش چیه، درآمدش چیه و همه این مسائلش چگونه‌ست.

در مقابل این من واقعی، یک منی هم داره که من ایده‌آل هست و اونجاست. اگر فاصله این دو «من» از یک حدی بیشتر بشه؛ مادر دوم که اون هم یکی از من‌های ما هست، من مدافع ما هست (من دادستان داریم، من مدافع داریم و من‌های مختلف دیگه داریم)، این من مادر دومه میاد می‌گه من الان حلش می‌کنم. چون اگر این فاصله زیاد بشه؛ فرد اضطرابش خیلی خیلی زیاد می‌شه.

**حضور:** استاد شناختشون خیلی سخته؛ به هم خیلی نزدیکن.

**استاد:** اگه خیلی نزدیک باشه؛ مشکلی پیش نمیاد. عادی، طبیعیه. اما مشکل زمانی زیاد می‌شه که یک نفر فکر می‌کنه که مثلاً لیاقت اداره کره زمین رو داره که اصلاً زمین رو بگن که مثلاً این کره زمین رو جناب‌عالی اداره کنید؛ اما فرض کنید یک فرد بسیار بسیار معمولی این جامعه‌ست. این اختلاف وقتی زیاد بشه؛ اضطراب زیادی به فرد حاکم می‌شه. لذا مادر دومه میاد و می‌گه نگران نباش! من الان برات درستش می‌کنم، قیچی رو برمی‌داره؛ قیچی می‌کنه. یک دفعه این دو تا ارتباطشون از بین میره و فرد می‌شه همون من ایده‌آل. شما در تیمارستان می‌بینید که یکی داره قدم می‌زنه و نقش یک

ژنرال عالی مرتبه‌ای رو داره که الان داره دنیا رو اداره می‌کنه یا می‌بینید که فرد می‌گه من امام زمانم، من سرباز امام زمانم و دیگه می‌دونید انواع و اقسام مسائل رو در اونجا باهاش برخورد می‌کنیم. این تضاد من، «من مجری»، با «من ایده‌آل»، اون وقت، وقتی از یک حد بیشتر می‌شه؛ اصطلاحاً می‌گن مشاعرش رو از دست داد. ولی در واقع مکانیزم‌ها به این‌صورتی که این مادر دومه میاد این ارتباط رو قیچی می‌کنه و فرد از اینور میفته اونور و دیگه این ارتباط با من واقعی قطع می‌شه. اگر زمین و زمان جمع بشن و بگن تو ژنرال نیستی؛ اصلاً نمی‌تونه همچین چیزی رو قبول کنه. علاوه بر این نوع تضاد با خود، دیگه همینطوری تضادهای روزمره داریم.

**. تضاد عمل و اندیشه:** تضاد عمل و اندیشه یعنی یک جور اندیشه می‌کنه؛ یک جور دیگه عمل می‌کنه. البته این خیلی عامه. خلاصه کلام این موضوع، موضوع بسیار مفصل و پیچیده‌ای رو برای ما میاره.

بنابراین «مقام صالح، بالاترین مقامی است که انسان می‌تونه بهش برسه»؛ صالح فقط این بحث نیکوکار بودن نیست. شما حسابش رو کنید که می‌گن نیکوکار. نیکوکار هم یه دست می‌کنه تو جیبش، هزار تومن به یکی میده، صد هزار تومن می‌ده، یک میلیون تومن می‌ده؛ می‌گن که این آدم صالحیه. حالا صالح کجا و این تعریف کجا. به هر صورت این رو هم در این حاشیه گفتیم.

**. تضاد با دیگران:** تضاد با دیگران که دیگه یک بحثی است که نگو و نپرس.

**حضار:** اصلاً نمی‌رسیم که استاد.

**استاد:** فقط یک راه داره برای حل شدنش. پند و نصیحت و این حرف‌ها که هیچی!

من از کجا پند از کجا باده بگردان ساقیا

آن جام جان افزای را برریز بر جان ساقیا

باده بگردان. باده چکار می‌کنه؟ فقط آگاهی کمک می‌کنه. اون هم آگاهی از بحث درک جمال یار، درک اناالحق، درک تن واحده.



## آگاهی

درک جمال یار  
درک اناالحق  
درک تن واحده

اگر این ادراکات پیش بیاد؛ این تضاد راه داره. اگر که پیش نیاد که ابدا راهی نداره؛ یعنی پند و نصیحتی نیست. اگر که این ادراکات پیش آمد که در دوره دوممون تعریف کردیم، صلح با دیگران هم پیش میاد. برای همین هم موضوع فرادرمانی و تشعشع دفاعی و اینها برای این بود که ما بریم تو دل مردم و ببینیم که مردم چقدر گرفتارند؛ اصلا خودشون نیستند. یعنی اونی که داره یک کاری می‌کنه، چوب لای چرخ ما می‌گذاره، اصلا در وهله اول بریم ببینیم که خودش؟ الان شما تو تشعشع دفاعی دیدید که چند درصد احتمال داره که یک نفر خودش باشه و شما وقتی با یک نفر برخورد می‌کنید؛ بدونید با خود خودش برخورد کردید؟ ببینید ما اصلا احتمال نمی‌دیم که ما با خود واقعیش برخورد کردیم. اگه احتمال بدیم؛ مثلا یک درصد احتمال بدیم و حتی کمتر. بنابراین، همین دیدگاه، خودش کمک نمی‌کنه که ما مسائل و خطاهای او رو جدی نگیریم؟ یعنی بدونیم که اون هم گرفتاره، اون هم درمانده‌ست، اون هم به‌نوعی بیچاره‌ست، اون هم اسیره و در اسارت به‌سر می‌بره. حالا کاری نداریم که ما تخلف کردیم و گرفتار شدیم و این آلودگی‌ها و مسائل پیش اومده؛ ولی هستیم دیگه. الان در واقع با موجودی سر و کار داریم که در اسارت؛ هم در اسارت این اربابی که در این دوره باهاش آشنا شدیم و اسارت بقیه ارباب‌هایی که باهاشون آشنا شدیم. معقول‌ترین‌ها هنوز یک درصدی از ناخالصی‌های رفتاریشون مال خودشون نیست؛ روی اون‌ها اعمال شده. اون بالا خونه اجاره‌ست؛ اونه که داره اعمال نفوذ و اعمال نظر می‌کنه.

بنابراین مسئله اینجاست که این دیگه ساده‌ترینشه. یعنی فعلا اگه فقط تو خودشناسی بخوایم حرف بزنین؛ این ساده‌ترینشه. این خودشناسیه، یعنی تا ما ندونیم بالاخونه‌مون در اجاره کیه؛ هنوز همه چی لنگه. حالا اما اگر به درک جمال یار، درک اناالحق، درک تن واحده و اینها برسیم که دیگه مسئله اون موقع می‌تونه حل بشه و تا این قضیه انجام نشه، امکان نداره ما تضادمون رو بتونیم با دیگران حل کنیم؛ حتی با پدر، با مادر با

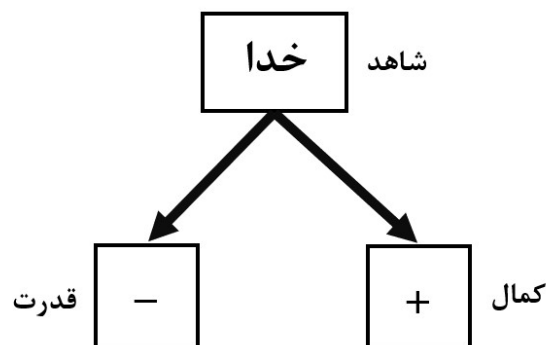


خواهر با برادر با همسر با فرزند، این تضاد حل شدنی نیست و ما نمی‌تونیم طاقت بیاوریم. چی باید بشه که ما به این ادراکات برسیم؟

- یکی توان فردی که هیچی.

- یکی کمک گرفتن از رحمانیت عام الهی. ما از رحمانیت عام الهی کمک می‌گیریم که یعنی امکانی‌ست که برامون قرار دادند.

یعنی مطابق شکل زیر، خدا که شاهده. شبکه مثبت و شبکه منفی داریم. حالا وقتی ما درخواست داریم، از کی درخواست داریم؟ با کی طرفیم؟ خدا! اما اگر او بخواد جواب بده؛ چطوری جواب می‌ده؟ خودش که نازل نمی‌شه؛ امکاناتش یعنی شبکه مثبت و شبکه منفی به‌طور ثابت وجود دارند. ما می‌تونیم به شبکه مثبت متصل بشیم، می‌تونیم به شبکه منفی متصل بشیم. شبکه مثبت موجبات کمال و شبکه منفی موجبات قدرت رو فراهم میاره. چه چیزی مشکل ما رو حل می‌کنه؟ کمال مشکل ما رو حل می‌کنه؛ نه قدرت. شما بالاترین قدرت هم روی زمین داشته باشید؛ مشکلتون حل نمی‌شه. تازه قدرت که اومد؛ تازه تضاد بیشتر می‌شه. چون قدرت تقابل می‌پذیره، قدرت رو کم کردن داره، می‌خوان روی تو رو کم کنن، تو می‌خوای رو کم کنی و خلاصه قدرت رو می‌خوای ازش استفاده کنی. قدرت رو که نمی‌خوای برای اینکه بذاریش تو خونه و خودت بیای بیرون. ما اگر بخواهیم اینها امکانات اینجا به‌طور ثابت قرار داده شده و ما تازه اول این راهیم. یعنی تازه الفبای استفاده از شبکه مثبت یا اتصال رو تازه داریم تجربه می‌کنیم، تازه وارد یک عصری شدیم که اسمش رو عصر هوشمندی گذاشتیم، تازه فهمیدیم یک هوشمندی هست؛ حالا تا دیگه نسل‌های بعدی بتونن این مسئله رو در حد اعلای خودش به‌کار بگیرن.



## مبحث عدم شناخت، فهم و درک هدف و وسیله:

یک بحث دیگر داریم تحت عنوان عدم شناخت فهم و درک هدف و وسیله. در جلسه قبل، مسیر و مقصد رو بررسی کردیم، الان می‌خوایم هدف و وسیله رو بررسی کنیم. در زندگی چه چیزی هدفه؟ چه چیزی وسیله‌ست؟ یعنی ما با افراد مصاحبه می‌کنیم، مثلاً بریم سراغ سالمندان و بگیم که شما هدفتون در زندگی چی بود؟ چه چیزی هدف بود، چی وسیله بود؟ اون‌ها چه چیزی به ما می‌گن؟ مثلاً بگیم شما در زندگی چه هدفی رو دنبال کردی؟ بالاخره الان اینجا در خانه سالمندان به‌عنوان یک سالمند، شما هدف از زندگی چی بود؟ می‌گه مادر پنج تا بچه بزرگ کردم، این رو رسوندمش به مدارج علمی، برای اون زن گرفتم، اون رو شوهر دادم، به این جهیزیه دادم، برای اون کار جور کردم. می‌گیم خب دیگه چی؟ می‌گه خب همین دیگه. حالا ممکنه بریم به یک استاد دانشگاه در همون خانه سالمندان بگیم شما چه کردید؟ شما چه هدفی داشتید؟ می‌گه من صدها مهندس تحویل دادم، صدها دکتر تحویل دادم، به علم خدمت کردم و... حالا می‌خواهیم ببینیم که اگر یک روزی از ما پرسیدند، ما چه چیزهایی رو می‌گیم. به هر حال ممکنه هر آن از یکی بپرسند که هدف چیست؟ هدف چیه؟ وسیله چیه؟ اگر ما این رو ندونیم؛ ممکنه بیراهه بریم.

بنابراین من چند تا موضوع رو همینجا منظور می‌کنم، یک تعدادی رو من می‌نویسم که می‌دونیم، یک سری هم شما پیشنهاد بدید. مثلاً علم، ثروت، قدرت، شهرت، دین، فرزند، همسر، آرامش، خوشبختی، این‌ها چیزهایی‌ست که معلومه.

**حضور:** سلامتی، عاقبت به خیری.

**استاد:** این‌ها باید البته معنی بشه که عاقبت به خیری منظور چیه. دنبال همینیم که عاقبت به خیری چیه.

**حضور:** خدمت به خلق، آزادی.

| عدم شناخت، فهم و درک هدف و وسیله |        |               |
|----------------------------------|--------|---------------|
| علم                              | ازدواج | خوشبختی       |
| ثروت                             | آرامش  | سلامتی        |
| قدرت                             | فرزند  | عاقبت به خیری |
| دین                              | همسر   | خدمت          |
| عشق                              | شهرت   | عبد بودن      |
| آزادی                            | عرفان  | کمال          |
| مذهب                             | فلسفه  |               |

- علم: علم هدفه یا وسیله؟

حضور: وسیله.

استاد: وسیله‌ست دیگه. از علم می‌خوای به یک مقصد دیگه‌ای برسی. علم رو می‌خوای برای اینکه دانش بیشتر داشته باشی و بتونی بهتر تفکر کنی. حالا تفکر برای چی می‌خوای بکنی؟ پس این خودش وسیله است.

- ثروت: وسیله.

- قدرت: طبیعتاً وسیله‌ست دیگه. قدرت می‌خواه یک وسیله‌ای باشه حالا برای چی می‌خوای قدرت رو؟

- شهرت: وسیله.

- عبد بودن: وسیله. چرا وسیله‌ست؟ که به یک مطلب دیگه برسی. این خودش یک نکته بسپاریه. بعضی‌ها فکر می‌کنند که روی زمین هستند و هدف چیه؟ هدف اینه که عبد باشی. عبد چیه؟ عبد هم می‌گه که یعنی مثلاً فرض کن عبادت کنیم و... که چی بشه؟ این موضوع «که چی بشه» رو دیگه بهش توجه نمی‌کنند. اون وقت اینجوری پیش میاد که خدا ما رو خلق کرده، ما این پایین عبد باشیم، صدامون درنیاد، شکر کنیم، عبادت کنیم؛ بعد بگه آفرین بیا این جایزه رو بگیر. خب این نقشه هوشمندانه‌ای نیست؛ کمه! برای این عظمت و این هوشمندی، این چیز کمیه. خیلی باید نقشه از این عظیم‌تر باشه.

**- دین: دین چیه؟**

**حضار:** وسیله است.

**استاد:** چرا؟

**حضار:** می‌خواد باهاش به خدا برسه.

**استاد:** بله. بعد می‌گه که ذلك الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین، برای هدایت! «وسیله» هدایت.

**- ازدواج:**

**حضار:** وسیله.

**استاد:** چرا وسیله؟

**حضار:** می‌خوایم وحدت رو یاد بگیریم.

**استاد:** حالا می‌رسیم. وسیله‌ست دیگه. تا تمام مراتب زندگی رو زمین رو ما طی کنیم، اما برای چی اصلاً زندگی داریم می‌کنیم؟ بنابراین یک وسیله‌ست این برای یک هدف بزرگتری.

**- کمال:** کمال رو بگذاریم برای بعد چون جای صحبت داره.

**- عشق:** عشق هم همینطور جای صحبت داره.

**- فرزند:** وسیله.

**- همسر:** وسیله.

**- آرامش:**

**حضار:** هدف، وسیله.

**استاد:** چرا وسیله است؟

**حضار:** ما فکر می‌کردیم هدفه.

**استاد:** حالا ما در نظر بگیریم که آرامش هدفه. فرضاً رسیدیم به آرامش. اگر از ما پرسیدند که اینجا چیکار می‌کنید؟ نمی‌تونیم بگیم که من فقط رسیدم به آرامش. می‌گن

خیلی خب اون جای خودش! خیلی خوبه که تو رسیدی به آرامش، اما بگو که چکار داری؟ پس این یک خودش وسیله‌ست. لازمه؛ ولی کافی نیست. این لازمه بهش برسیم. الان آمار می‌گیریم مثلا می‌گیم که در طی دو دوره گذشته تا کنون، دوستانی که آرامششون بیشتر شده؛ دستشون رو بلند کنند. بسیار خب. می‌بینیم که خوبه؛ اما اصلا برامون کافی نیست. حالا البته یک مکاتبی هستند که هدف غائیشون آرامشه. کجا می‌خوای بری؟ آرامش. نیروانا...، نهایت و هدف غائی این آرامشه. حالا مگر اینکه در اون آرامش بخوان یک چیزهای دیگه‌ای تعریف کنند؛ وگرنه خودش کافی نیست.

**- خوشبختی: وسیله.**

**- سلامتی: وسیله.** چون حالا سلامت هستی؛ خیلی خب سلامتی که چی؟

**- عاقبت به خیری:** عاقبت به خیری خودش باید تعریف بشه. مثلا تو همون خانه سالمندان به یکی می‌گیم که بگو ببینیم؛ می‌گه من عاقبت به خیر شدم، می‌گیم چرا؟ می‌گه بله، دوباره همون حرف‌ها، پسر رو زن دادم، دختر رو شوهر دادم، جهیزیه دادم، الان عروسم دوستم داره، دامادم دوستم داره، هر هفته میان اینجا دیدنم، برام گل میارن، برام هر چی بخوام انجام میدن؛ خلاصه فقط نمی‌تونن نگهم دارن و گذاشتنم اینجا. به هر صورت اون عاقبت به خیری رو در این می‌دونه که فرزندانش سر و سامان گرفتند و خودش هم مورد احترامه؛ می‌گه عاقبت به خیر شدم. این خیلی خوبه ولی کافی نیست.

**- خدمت: میایم سر خدمت.**

**حضار:** عرفان رو هم بنویسم.

**استاد:** عرفان رو هم می‌نویسیم.

پس سلامتی، عاقبت به خیری، خدمت، همه‌اش شد وسیله. چرا خدمت وسیله‌ست؟ وسیله‌ای‌ست برای ارتقا. خود خدمت که به‌خودی خود چیزی نیست. می‌گن خب خدمت کردی؛ حالا چی فهمیدی؟ به چی رسیدی؟ اونها مهمه.

**- آزادی:** خب حالا آزاد هستی؛ بعدش؟ مثل همون آرامش می‌مونه. یعنی شما باید یک چیزی داشته باشی، یک چیزی تو دستت باشه؛ اون اهمیت داره.

- عرفان: وسیله.

- مذهب: وسیله.

- فلسفه: وسیله.

هر چی رو که بگیم؛ وسیله‌ست.

**حضار:** رسیدن به او، هدف رسیدن به اوست.

**استاد:** بله، پس می‌ایم اینجا بحث کمال رو که خالی گذاشتیم و بحث عشق، اینها رو عرض کردم باید تعریف بشه.

- **عشق:** دوباره عشق خودش در یک جایی می‌تونه وسیله باشه. وسیله‌ای‌ست تا ما بتونیم درک عالم بالاتر داشته باشیم؛ اصلاً هدف اینه. عشق یک وسیله‌ای است که ما رو از خودمون بکشه بیرون. یعنی برای اینکه یک موش رو از توی لانه‌اش بکشند بیرون؛ یک تیکه پنیر می‌گذارند جلوی لانه‌اش. ما رو هم برای اینکه از خودمون می‌کشیدند بیرون؛ لازم بود عشق رو بگذارند و عشق یک وسیله‌ای‌ست. البته توی این مرحله وسیله‌ست؛ چون خود مسئله عشق رو ما تو این جهان‌های مختلف در چند فاز طی می‌کنیم.

❖ **فاز اول عشق:** فاز اولش ما رو عاشق خودمون کردند. گفتند اسجدوا لآدم، یا لا همه هستی، همه شما به خاطر این موجود هستید. یا لا بهش سجده کنید! سجده کردند؛ بعد ما دیدیم که همه هستی به خاطر ما به‌وجود آمده و خود خداوند هم می‌گه فتبارک الله احسن الخالقین، ما خودشیفته شدیم و عاشق خودمون شدیم. البته یک سطحی هم از انرژی که استفاده می‌کردیم؛ همین انرژی نوع دوم بوده. اولین انرژی که می‌شناختیم انرژی‌هایی مثل انرژی نوع دومه که اون رو از هستی دریافت می‌کردیم. ما همین که متوجه می‌شدیم که به ما معطوفند؛ انرژی دریافت می‌کردیم. الان بقایای اون، همین انرژی نوع دومه که اینجا باهاش سر و کار داریم. اگر به ما توجه بشه؛ انرژی نوع دوم در ما فوران می‌زنه. اگر به ما سجده بشه، به ما تعظیم بشه، این تعظیمی که به ما بشه؛ ما انرژی نوع دوم می‌گیریم. این باقیمانده آثار اون فاز یکه.

❖ **فاز دوم عشق (فاز میانی):** ما اینجا فاز میانی هستیم. در فاز میانی ما عاشق خودمون هستیم، عاشق بیرون هم می‌تونیم بشیم؛ بین خودمون و بیرون همه‌اش در نوسانیم.

❖ **فاز سوم عشق:** فاز سه، عطف کامل به بیرون، یعنی رحمانیت، یعنی الیه راجعون که داریم می‌ریم، یکی از چیزهایی که بهش می‌رسیم؛ رحمانیت. در ترم دو هم دیدیم که در واقع تلفیق آیات بهمون نشون داد که ما به سمت بی‌نیازی می‌ریم، به سمت رحمانیت می‌ریم. ما هستیم که می‌ریم به سمت اینها وگرنه او موصوف نیست، صفت نداره و صفتی رو که اونجا گذاشته؛ اینها خطاب به ماست. یعنی ما هستیم که می‌ریم به سمت بی‌نیازی و به سمت رحمانیت. رحمانیت همون عشق به بیرونه، عطف کامل به بیرونه و داریم می‌ریم اونجا تجربه کنیم.

**کمال:** پس ما یک «هدف» بیشتر پیدا نکردیم؛ «کمال».

کمال چی بود؟ ارتقا. همه این ماجراها و برو بیا و این همه هیاهوها فقط برای این هست که ما ارتقا پیدا کنیم. ما به سمت کمال (خدا یعنی کمال)، به سمت خدا یعنی به سمت کمال، در واقع خدا معادله همونطور که گفتیم اینها قراردادهای ما هست و آیه‌ای که هست و دوستان هم یادآوری کرده بودند این بود که به من بگید الله. چون قبل از این هم در میان جامعه حالا مثلا در هر جامعه‌ای، این صحبت‌ها بوده که الله یا در اینجا خدا. در اون آیه می‌گه من رو به این نام بگید؛ الله. این قرارداده که حالا ما به او بگیم الله. یعنی وقتی گفتیم الله، بدونیم راجع به چی داریم صحبت می‌کنیم؛ اما او که اسم نداشت. بنابراین وقتی می‌گیم به سوی خدا، قرب الی الله، قرب الی الله یعنی چی؟ یعنی نزدیکی به کمال در واقع. همه این چیزها یعنی کمال و ارتقا. پس ما یک هدف بیشتر نداریم؛ بقیه چیزها وسیله هستند.



| عدم شناخت، فهم و درک هدف و وسیله |                |                       |
|----------------------------------|----------------|-----------------------|
| علم (وسيله)                      | ازدواج (وسيله) | خوشبختی (وسيله)       |
| ثروت (وسيله)                     | آرامش (وسيله)  | سلامتی (وسيله)        |
| قدرت (وسيله)                     | فرزند (وسيله)  | عاقبت به خیری (وسيله) |
| دین (وسيله)                      | همسر (وسيله)   | خدمت (وسيله)          |
| عشق (وسيله)                      | شهرت (وسيله)   | عبد بودن (وسيله)      |
| آزادی (وسيله)                    | عرفان (وسيله)  | کمال (هدف)            |
| مذهب (وسيله)                     | فلسفه (وسيله)  |                       |

حالا ما چکار می‌کنیم؟ یکی از مشکلات بینشی بزرگ، عامل بیماری، یکی از مهمترین عوامل یعنی تو بخش بینش‌ها، یکی از بزرگترین عامل‌های ایجاد کننده بیماری، عدم شناخت هدف و وسیله است. مثلا می‌بینیم که یک نفر هدفش و ستون زندگیش فرزندش. یعنی زندگی ستون داره، این ستون رو ما می‌تونیم بر مبنای هدف یعنی کمال بگذاریم یا بر مبنای وسیله بگذاریم. وسیله رو هواست، وسیله هر آن ممکنه به یک سمتی بره. بعضی‌ها ستون زندگیشون رو همسر، رو فرزند، رو ثروته، رو قدرته، تمام سرمایه‌گذاری زندگیش روی یکی از این وسیله‌هاست. این وسیله هر آن ممکنه...

فرزند ممکنه ناخلف دربیاد. همسر ممکنه رهامون کنه. ثروت، امروز هستش، یک‌دفعه می‌بینی یک اتفاقی که اصلا فکرش رو هم نمی‌کنی؛ همه رو به باد داد. خلاصه کلام علمه، ثروته، استعداد، روی هیچ‌کدوم نمی‌شه حساب کرد. خیلی خیلی به علم بنازی، یک‌دفعه می‌بینی یک پاره آجری خورد تو کله‌ات، بعد یک‌دفعه می‌بینی که روی تخت بیمارستان، هیچی یادت نمیاد، اسمت رو هم یادت نمیاد. بنابراین همه اینها وسیله‌ست. اگر که ما بیایم پایه زندگی رو بر مبنای وسیله بگذاریم؛ باید منتظر بیماری باشیم. از چه طریقی؟ از طریق شوک. چه‌جوری؟ ستون زندگی بر مبنای وسیله‌ست، یک اتفاقی می‌افته، ثروته میره؛ شوک به ما وارد می‌شه.

**سوال:** استاد اگه پاره آجره بخوره تو سرمون، کمال یادمون نمیره؟

**استاد:** ببینید، کمال یادمون میره؛ ولی با ما هست. اگر هم بمیریم؛ با ما هست. ولی اینجا ستون زندگی رو ما گذاشتیم بر یک مبنایی که به این‌صورت هست و به هر حال

می‌بینیم که الان وسایل رو هواست و از همه مهمتر شوکیست که به ما وارد می‌شه. یعنی اگر ما زنده بشیم، یعنی به زندگی ادامه بدیم، اون وقت از دست دادن اینها یعنی خونه‌ای که ستونی نداره و اومده پایین؛ رو به راه کردنش مشکله. اما وقتی که هدف کماله؛ کمال از بین رفتنی نیست. ثروت بیاد و بره؛ کمال هستش. فرزند بیاد و بره؛ اون هست. همسر بیاد و بره؛ کمال هستش. هر چی تغییر کنه؛ کمال اونجا ثابت و ما دچار شوک نمی‌شیم. چرا؟ چون وسیله میاد و میره ولی هدف عوض نمی‌شه. هدف ثابت و ولی وسیله متغیره.

هدف ← ثابت  
وسيله ← متغیر

پس ما رو کدوم سرمایه‌گذاری کنیم؟

حضور: هدف.

استاد: اگر بخوایم که مغبون و متضرر نشیم، بایستی روی هدف، روی چیزی که ثابت، سرمایه‌گذاری کنیم؛ نه روی چیزی که متغیره. روی چیز متغیر ستون زندگی رو بنا نذاریم.

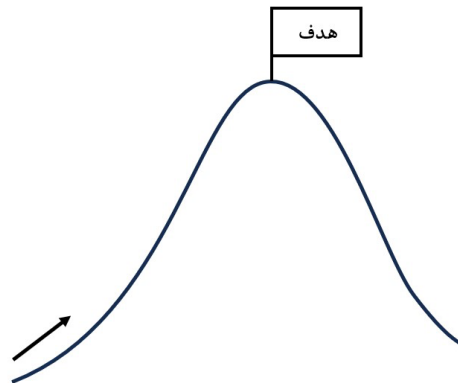
### مثال کوهنوردی در رابطه با هدف و وسیله:

پس ماجرای انسان، می‌شه ماجرای اینکه ما می‌خوایم یک قله‌ای رو فتح کنیم، یک هدف پیدا کردیم، اینه که بریم اون بالا یک پرچی رو بزنیم و بگیم که ما این قله رو فتح کردیم. حالا فتح قله چیه؟ دوستانی که کوهنوردی کردند و کوه رفتند؛ می‌دونند. انسان از فراز یک لذتی می‌بره که نمی‌دونه این لذت مال چیه.

«لذت فراز» به این علت پیش میاد که ما در فطرتمون میل به ارتقا و کمال‌جویی داریم. یعنی در نرم افزار فطرتمون، در مادربوردمون ارتقا و کمال‌جویی هست؛ ما بهش واقف نیستیم. چون واقف نیستیم یک چیزهایی رو دنبال می‌کنیم که به‌طور غیر مستقیم، اصولاً یک ارتقایی رو، یک فرازی رو نشون می‌ده. غیر مستقیم و ناخودآگاه ما از این فراز لذت می‌بریم؛ خودمون هم نمی‌دونیم چرا. همین که می‌ریم می‌بینیم که دشت زیر

پامونه؛ این کشش داره. ولی ناخودآگاه این ما رو با اون مطلب ارتباط می‌ده و مرتبط می‌کنه.

بنابراین ما فرضمون اینجوری می‌شه که یک قله‌ای رو می‌خوایم فتح کنیم و یک پرچمی رو بریم اون بالا بزنیم و بگیم ما این قله رو فتح کردیم. این پرچم چیه؟  
**حضار: هدف.**



**استاد:** برای فتح یک قله، یا برای کوهنوردی یا هر مسئله دیگه‌ای برای خودش قانونمندی‌های خودش رو داره که همه این قانونمندی‌ها باز به‌نوعی درس‌های کتاب جهان هستی است و می‌تونه راهنمای ما باشه. کسی که می‌خواد عازم کوه بشه، اولین کاری که می‌کنه چیه؟ تجهیزاتهش و وسایلهش رو تدارک می‌بینه. چون اگر وسایلهش رو تجهیز نکنه؛ وسط راه می‌مونه. کوهنورد بهترین وسایل رو فراهم می‌کنه، ضمن اینکه این وسیله کاراییش مطرحه. پس کوهنورد سبک بودنش و همه مسائلهش رو در نظر می‌گیره و در مورد این قضیه ارتقا، دنبال چیزهای سنگین نیست؛ دنبال چیزهایی هست که مختصر و مفید منظورش رو به انجام برسونه. مثلاً نمیدانم یک وسیله سنگینی رو راه بندازه با خودش برداره ببره. چیزی رو می‌بره که کاراییش رو مورد بررسی قرار داده باشه و درعین حال سبک و جمع و جور باشه. مثلاً شما تو بحث ارتقا می‌بینید که یک سری تو لغات قلبه سلمبه، میرن خودشون رو گور و گم می‌کنند و تو این لغات قلبه سلمبه فقط یک کارشناس دیگه می‌فهمه که این چی می‌گه و این هم می‌فهمه اون چی می‌گه و گمن تو این لغات قلبه سلمبه و اصطلاحات دهن پرکن قلبه سلمبه گم و گور هستند به‌عنوان مثال. حالا با این اصطلاحات قلبه سلمبه نمی‌شه تو این زمینه حرکت کرد و ممکنه چهار تا چیز ساده سبک، همون کارایی رو نشون بده که نمی‌دونم فرض کنید که اون می‌خواد با کلی تشکیلات عریض و طویل بخواد مثلاً عنوان بکنه. کوهنورد میره

بهترین وسیله رو، کاراترینش رو جمع و جورترین، سبکترین رو فراهم می‌کنه. کوهنورد خساست نمی‌کنه مثلاً میره بر حسب توان جیبش، بهترین کفش کوه رو می‌خره؛ اگر داشته باشه. اگر نداشته باشه دیگه نهایتاً با یک کتونی هم بره با یک دمپایی هم بره، بالاخره اونچه رو که در توانش باشه؛ کم نمی‌گذاره.

بنابراین برای رسیدن به قله، برای ارتقا، کسی خساست به خرج نمی‌ده و می‌دونه در این قضیه باید اونچه رو که می‌تونه در جهت تهیه اون وسایل نهایت تلاش رو انجام بده. حالا بهترین کفش رو می‌خره، بهترین کوله پشتی رو می‌خره، بهترین لباس و بهترین چیزی که در کوه به دردش بخوره. حالا اینجا کوهنوردها دو دسته میشن. یک دسته کوهنورد حرفه‌ای هستند، یک دسته کوهنورد تفریحی بگیریم یا آماتور بگیریم. کوهنورد تفریحی هستند، حالا هوس کوه رفتنی کردند.

**حضور:** غیر حرفه‌ای.

**استاد:** بله، حالا غیر حرفه‌ای. اون‌ی که غیر حرفه‌ایه، شروع می‌کنه همه‌اش کفش‌هاش رو برانداز کردن و کوله پشتیش رو نگاه کردن و همه‌اش فکرش تو تیپشه که این کوله پشتیه و... حالا همه‌اش دو سه ساعت فقط جلو آینه‌ست، هنوز کوهی نرفته، حالا می‌خواد با این مانور بیاد و تو کوه هم هر چند قدم، یک بار شما می‌بینید که بند و بساطش رو بررسی می‌کنه. ولی کوهنورد حرفه‌ای، به محض اینکه کفش رو پوشید؛ دیگه نگاهش از قله برداشته نمی‌شه. حالا اینکه چه کفشی پاشه، چه مارکی داره، چقدر پول براش داده؛ دیگه تموم شد. تا اینجا اهمیت داشت براش که بهترین رو انتخاب کنه ولی وقتی انتخاب کرد و پوشید؛ از حالا به بعد دیگه قله‌ست. اصلاً دیگه حواسش نیست که پاش خورد به سنگ، خط روش افتاد، کثیف شد، چی شد، چی نشد و داره قله رو می‌پاد و نگاهش رو از قله برنمی‌داره.

لذا کسی که به کمال میره، ممکنه بره یک خونه راحت بخره، یک ماشین راحت بخره که تو راه نذارتش، بهترین لباس و اینها رو تهیه کنه ولی وقتی داره میره، سوار بهترین ماشین هست، ولی ذهنش کجاست؟ محور وجودیش کجاست؟ تو خونه‌اش هست ولی محور وجودیش کماله. محور وجودی و محور تفکرش کماله.

خوشا آنان که دائم در نماز بی

اینه که محور وجودیش در محور کماله، حالا اگر که دیگه دائم الاتصال هم هست که دیگه خیلی عالی. بنابراین همینی که محور وجودیش کماله؛ یعنی دائم در حین مأموریت، در حین مأموریت به حساب میاد و لذا همونه که در نمازه.

خوشا آنان که دائم در نماز بی اینه که محور وجودی در نهایت بتونه دائم در محور خودش باشه و به این مسئله که لا حول ولا قوة الا بالله به این لا حول و لا قوة الا بالله، به این حول و به این محوریت برسه و حالا دیگه اصلا مهم نیست که سوار چی هست و چطوره. بهترین‌ها رو هم اگه سواره؛ دیگه مهم نیست چون محور وجودش در این راستا است.

همه‌مون فطرت داریم درسته؟ نرم افزارهایی که بعدها می‌بینیم که نفس و فطرت و جان و روح الله و مرکب و نیروی حیات، شعور حیات و همه اینها رو داریم و وقتی به نرم افزارها می‌رسیم مثل نهاد و من‌های متعدد. در همه انسان‌ها مشترکه یعنی همه انسان‌ها کمال‌جو هستند، همه انسان‌ها، حالا یکی اینجا به دنیا اومده، یکی اونجا به دنیا اومده، یکی اونجا به دنیا اومده و وارث شدند. ما هم وارثیم، خودمون که هنوز حقیقت رو پیدا نکردیم، حالا راه داریم تا بریم ببینیم که خودمون چی پیدا کردیم. اینکه من چی هستم؛ هنر بابام بوده. بابام هم البته هنر؟

**حضار:** باباش بوده.

**استاد:** و همین جوری. حالا اگر هم بد بوده؛ عیب کار بابا بوده و اون هم همینطوری برمی‌گرده عقب. اما طراحی انسان چگونه است؟ طراحی انسان اینه که هر انسانی کمال‌پذیره، هر انسانی تحول‌پذیره و رحمانیت عام الهی هم انسان شموله؛ فرق نمی‌کنه. هیچ تفاوتی بین هیچ انسانی نیست، همه انسان‌ها از رحمانیت الهی هم می‌تونن بهره ببرند. وقتی هم که میان، مطالب یکیه. مثلا فرض کنید همین صحبتی رو که ما با هم داریم، اگر که فرضا با یک آمریکایی هم داشته باشیم؛ یکی‌ست. صحبت عرفان فرق نمی‌کنه، با یک تبتی هم داشته باشیم؛ یکی‌ست. با یک هندی هم داشته باشیم؛ یکی‌ست. با یک آفریقایی هم باشه؛ یکی‌ست. اگر به یک آفریقایی ارتباط بدیم، همونه. به یک آمریکایی ارتباط بدیم، همونه؛ هیچ تفاوتی نمی‌کنه.

این زیربناست. زیربنا چیه؟ خداست، کماله. زیربنا خداست و شعورشه، شعور الهیه. روبنا چیه؟ روبنا اینه که یکی میره جلوی صلیب دنبال کماله، یکی میره تو مسجد دنبال کماله، یکی میره تو کنیسه، یکی میره ... ولی زیربنای همه‌مون مشترکه.

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

همه‌مون دنبال یک مطلبیم و اتفاقاً زبان مشترک داره و بحث و موضوعات کمال و تعریف کمال، یک موضوع مشترکی‌ست؛ هیچ دوگانگی نداره. امکان نداره ما بریم در یک دین و مذهبی، ببینیم حرف‌هاش ضدکماله؛ امکان نداره! منتها هر کدوم با یک زبان و از یک مسیری نگاه کرده، ولی اگر عصاره‌اش رو بکشیم بیرون؛ عصاره‌اش لا اله الا الله و همون مباحث کماله. هیچ دین و مذهبی پیدا نمی‌کنیم که مسئله‌اش ضدکمال باشه.

پس اینجا داریم میایم و کوهنورد حرفه‌ای وسایل و تجهیزات سبک و کارا برمی‌داره، ولی کوهنورد غیر حرفه‌ای وسایل سنگین برمی‌داره و شما در دامنه کوه نگاه می‌کنید که یک عده‌ای رو می‌بینید که مثلاً یک ضبط صوت برداشته گذاشته رو کولش به چه بزرگی، یک هندوانه هم گذاشته اینور. این رو همون در دم می‌دونید که این قصد بالا رفتن نداره. اون یک‌خرده میاد بالا و بعد سرازیر می‌شه میاد پایین دم یک رودخونه‌ای. در بحث کمال، تنها چیزی که ما با خودمون حمل می‌کنیم چیه؟ نظر. حالا میرین سراغ یک عده‌ای، یک تسبیح گرفته که پنجاه تا دونه داره و هر دونه‌اش یک کیلوئه، یک چیز آویزون کرده اونجا، یک چیز دیگه آویزون کرده اونور، یک بند و بساط و تشکیلات، پشتک زدن، مَلَق زدن و کارهای مختلف. اینها سنگینه، اینها مسیر رو طولانی می‌کنه. کمال به وسیله نیست، کمال به آویزون کردن یک چیزی نیست، کمال به یک چیزی دست کردن نیست، حفاظت با این چیزها نیست، حفاظت باید نهادینه باشه، حفاظ باید همراه باشه. یعنی همه جا همراه باشه، نه اینکه انگشتت رو درمیاری می‌گذاری اونجا میری؛ بالاخره مجبوری. تمام اینها چیزهای سنگینه، چیزهایی‌ست که مثل همون کوهنورده که از اونجا می‌ای می‌بینی یه چیز سنگین داره حمل می‌کنه. اونی هم که داره یک چیزهای سنگین اینجوری حمل می‌کنه؛ مثل همون کوهنورده. کمال هیچ نمود عینی وسیله‌ای نداره که بخوایم حمل کنیم و تشریفات و بند و بساط نداره. کمال انتهایش می‌رسه به

یک قضیه نظر. اگر یک جاهایی با یک وسایلی بازی کرده، می‌خوایم مقدمات و موقتا ما رو از این مسیر عبور بده و برسونه به یک جایی. بنابراین خودمون رو درگیر چیزهای این‌چنینی نکنیم که به این چیزها نیست.

دوستان همه رو به خدا می‌سپاریم. خدا نگهدارتون، خدا حافظتون، سپاسگزارم، خیلی ممنون.





برای دانلود آخرین نسخه جزوات دوره‌های نظام قدیم و نظام جدید،  
نوشتاری و بینارها و لایوها، دیدارها به اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه  
مراجعه نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh



[taheriacademy.com](http://taheriacademy.com)

[elementary.erfanhalghehacademy.com](http://elementary.erfanhalghehacademy.com)